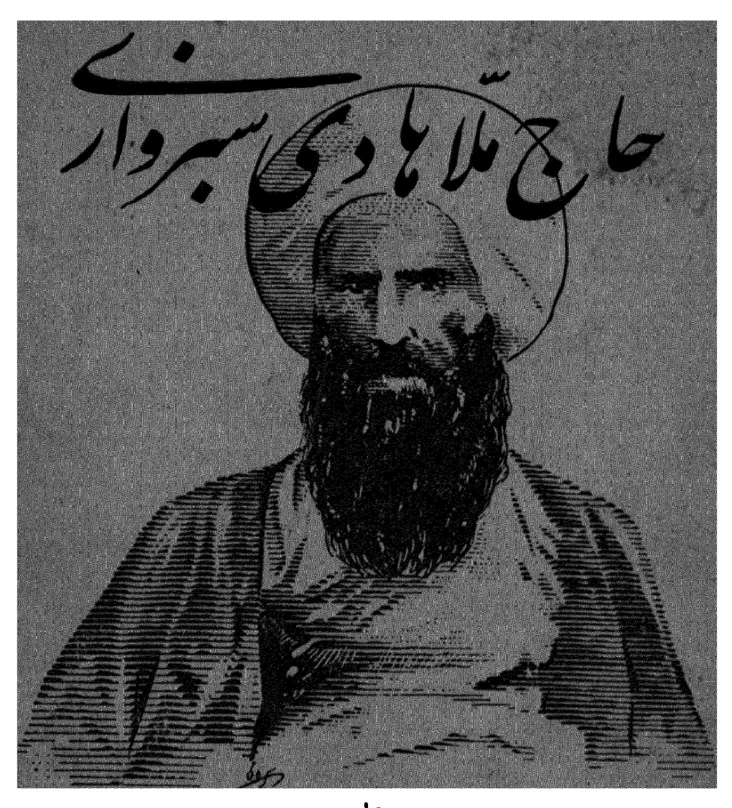
زبان و فرهنگ ایران

۱۱

زندگانی و فلسفه



بقلم

مرتضی مدرسی چهاردهی

ناشر

کتابخانهٔ طهوری

بها ۳۰ ریال

زبان و فرهنگ ایران

۱۱

تذکرهٔ مدرسی

۲

زندگانی وفلسفه

حاج ملاهادی سبزواری

۱۲۱۲ - ۱۲۸۹

ه . ق

بقلم :

مرتضی مدرسی چهاردهی

ناشر

کتابخانه طهوری

تهران - خیابان شاه آباد

چاپخانهٔ تابش تهران

آبانماه ۱۳۳۴

این کتاب بهمت آقای حاج مهدی ابراهیمی دریانی «که ازبازرگانان روشن‌ضمیر وفرهنك دوست کشورندوتاکنون مؤسس چند آثار و ابنیه فرهنگی درتهران و آذربایجان می‌باشند» بچاپ رسیدو نشر آن بدون بهره‌ای باین کتابفروشی واگذار گردید.

تذکر این نکته ازطرف ناشرفقط برای ابراز تشکر است که از طرف اینگونه بازرگانان بفرهنك و مطبوعات توجه میشود.

سید عبدالغفار طهوری
۱۲ر۸ر۳۴

فهرست

بنام خداوند بخشنده مهربان

۱ - مقدمه

پدران من همه از عالمان دین بودند که به‌پندار و کردار و گفتار حاج ملاهادی سبزواری دابستگی داشتند و بداستانهائی از مقامات روحانی حکیم سبزواری مترنم میشدند.

کم کم حکایات دل انگیز آنان درما با شیر اندرون شده بود تا نگارنده ناچیز این سطور هنگام تحصیل در علوم اسلامی در نجف اشرف «که حقاً بزرگترین وقدیم‌ترین دانشگاه جهان مذهب شیعه است» بتالیفات اسرارسبزواری آشنا گردید و یادداشتهائی درباره زندگی وفلسفه اونوشت پس از دریافت اجازات روایتی واجتهاد از بزرگترین استادان علوم اسلامی ومراجع تقلید مذهب جعفری درسال هزار و سیصد وپانزده خورشیدی به تهران آمده و پس از دریافت لیسانس در رشته‌علوم معقول بنا بمقتضیات واوضاع و احوال زمان بهمراهی دوستان فاضل نخستین‌جمعیت لیسانسیه‌های علوم معقول و منقول را بنا نهاد و در حقیقت معمار مجله

ماهیانه علمی و تاریخی «جلوه» که ناشر افکار جمعیت مزبور بود گردید

بخشی از تذکره تاریخی خود را «که زندگی و فلسفه حاج ملا هادی سبزواری جزئی از آنهاست» با ملاحظه و تهذیب استاد علامه فقید محمد قزوینی در دوره دو ساله مجله جلوه بچاپ رسانید. و ازدور و نزدیك مورد توجه فضلا و دانشمندان ایران و کشورهای بیگانه قرار گرفت و نویسنده آن‌را مورد تشویق و تقدیر قرار دادند و مکرر درخواست چاپ جداگانه آن‌را نمودند اینك پس از تالیف و نشر رساله زندگی و فلسفه «شیخ احمد احسائی» با تجدید نظر در رساله زندگی و فلسفه حاج ملاهادی سبزواری را به‌شیفتگان فرهنك ایران واسلام ارمغان مینماید.

طهران ۱۷ ربیع‌الاولی ۱۳۷۵

برابر ۱۱ آبانماه ۱۳۳۴ خورشیدی

مرتضی مدرسی چهاردهی

۲- مقام علمی و روحانی اسرار

بعد از صدرالدین شیرازی صاحب کتاب‌های بسیار مشهور «اسفار - اربعه» و «شرح اصول کافی» و چند کتاب دیگر و عبدالرزاق لاهیجی مؤلف کتابهای نفیس «شرح تجوید» و «شوارق» و «گوهرمراد» دیگر حکیمی بنام در رشته های حکمت اشراق و مشاء در جهان اسلامی وکشور ایران ظهورنکرد و چون سخنان شیخ احمد احسائی دانشمند روحانی دستگاه نوینی را بنام کلام اهل‌بیت تأسیس نمودهوشمندان کم و بیش بدان متمایل شدند تا آنکه ملامحمد اسمعیل اصفهانی حکیم و ملاعلی نوری استادان حاج ملا هادی سبزواری برای نخستین‌بار دررشته حکمت وعلوم الهی به سخنان شیخ انتقاد نمودند وپس از آن نوبت به حاج ملاهادی‌سبزواری رسید که بزرگترین حوزه‌بحث وتدریس حکمت اشراق و مشاء را درسبزوار تأسیس کرد .

آوازه شهرت فلسفی وعرفانی اسرار درتمام ایران‌و بعضی از کشورهای اسلامی مانند افغانستان و هندوعراق عرب پیچید و تشنگان حکمت اسلامی از راه‌های دور به سبزوار میشتافتند تا عقاید و آراء حکیمان ایران و یونان واسلام را از آخرین حکیم اسلامی بشنوند و چند سالی درحجره مدرسه در سبزوار مقیم میشدند و از بیانات حکیم

بزرك سبزواری و شاگردان بزرگوارش بهره‌مند میشدند وچون دستگاه کلامی و اخبار شیخ وشاگردانش تشکیلات مرتب و منظمی داشت پیروان پاکدل آنان هم دوستدار کلمات شیخ بودند در انتشار آن کوشا بودند ولی کسانیکه ذوق فلسفی ویاعرفانی داشتند و ازرشحات بیانات اسرار و شاگردانش بهره‌مند شده بودند نوشته‌های شیخ احمد و شاگردان او را بیرون از اصطلاح فلاسفه وعرفامیدانستند وده‌هاکتاب در رد وانتقاد عقاید شیخیه نوشتند[1] ازهنگام ظهور اسرار سبزواری تا کنون بحث و تدریس حکمت‌های مشاء و اشراق در حوزه های علمی نجف اشرف و کربلا ـ سامرا ـ کاظمین ـ قم ـ مشهد ـ اصفهان ـ شیراز و سایر شهرهای ایران کتاب شرح منظومه حکیم سبزواری تدریس میشود ودر تمام محفل‌های علمی ایران ازصاحب منظومه سخن میگویند وداستانهائی از او برسر زبان‌های اهل‌ذوق و عرفان است که تا اندازه‌ای در خلال سطور این رساله نمودارست تادر دفتر زمانه از حکیم بزرك اسلامی بیادگار بماند.

چنانکه میدانیم در دوره ناصرالدین شاه قاجار کسانیکه برای زیارت بمشهد میرفتند با کاروان وکجاوه بود وبواسطه دوری و ناامنی راه مسافرت آنان تقریبا یك‌ماه بطول‌کشید وبیشتر مسافران درهنگام سفرهم وصیت میکردند وپس‌از بازگشت از سفر خراسان تمام دوستان و آشنایان ومردم‌کوی و برزن مسافر بدیدار زوار خراسان میشتافتند مهمانی‌ها میدادند وقربانی‌ها میکردند و شادی‌ها مینمودند ودیدارزوار

---

۱ ـ رساله شیخ احمد احسائی بقلم نگارنده ازانتشارات کتابفروشی علی اکبرعلمی درتهران

کمتر ازتشریفات عروسی نبود و تقریباً یك ماه تمـام زوار خراسان و کربلا بدید و بازدیدسر گرم‌میشدندوازطی‌مسافت آنچه دیدنی‌وشنیدنی بود قصه‌ها میگفتندو این گونه داستانها هم‌زبان بزبان نقل میشد .

مسافران خراسان هم چندشبی رادرسبزوار میگذراندند وچون آوازه دانش وشهرت علمی وتقوای‌حاج ملاهادی رامی‌شنیدند درهنگام بازگشت ازسفر برای دوستان و یاران شهر خود مـی گفتند وشاگردان مدرسه اسرارهم که ازعلما وروحانیون درهرشهری بودند سخنان‌مسافر راتایید مینمودند این عوامل کمك بزرگی بشهرت اسرار کرد.

آنزمان ها درهر کجا دانشمندی پارسا زندگـانی میکرد گمنام نمی‌مرد و مردم پاکدل آن عصر وسایل دلگرمیش را فراهم‌می‌ساختند و پروانه وار از خرمن دانش و فضیلتش بهره‌مند میشدند .

چنانکه‌یکی ازدوستان دانشمند میگفت درچند سال‌پیش درشهر کوچك‌ما درمازندران‌امام زاده‌ای‌بود که شب‌های‌جمعه چندین من‌شمع مردم آن سامان در آن بقعه روشن میکر دندو دانشمندی علامـه و بزرگوار درگوشه آن شهر بفلاکت و گمنامی بسرمی‌برد بارها میگفت ای همشهریان عزیزنخست معلوم نیست چه کسی دراین بقعه دفن شده است درهیچ یك ازمزارات وکتابهای انساب نامش را پیدانکردم تـازه اگرمرد شریف ووارسته ای هم بود هرگاه درزمان مابود می آمد ودر نزدمن درس می‌خوانده ومرا بتیره بختی گذاشته اید وپول خودرا برای بقعه مجهـول الهویه ای مصـرف می کنید شما را به خدا این عقل و ایمان است ؟!

خلاصهٔ درآنروزگار دوستداران حکمت آرزو داشتند که ترك

آشیانه خود را نموده و بسبزوار بروند تا در حوزه درس حکیم بزرك زمانه شرکت کنند واززبان اوحقایق اشیاء و حکمت لقمان و نظریات ارسطو وافلاطون وفارابی وابن سینا وسایرفلاسفه بزرك جهانرا بشنوند آنانیکه لقمه نان وپنیری داشتند زحمت سفررا بخود هموار کرده و با قافله و کاروان بسبزوار می‌شتافتند و آنانی که درفشار زندگانی بودند وتشنه معرفت بودندگاهی پیاده وزمانی سواره طی طریق نموده و خود رابسبزوارمیرساندند تاعطش‌علمی وفلسفی‌خودراازسرچشمه‌انوارمعرفت سیراب کنند و بمرور ایام مشعل دانش را در جهان اسلامی شعله ور ساختند و هزاران نفر با چراغ تابناك علمی آنان از تار یکی به روشنائی رسیدند.

مانند حاج میرزاحسین سبزواری و ملاعلی سمنانی و سید احمد ادیب پیشاوری وملاسلطانعلی گنابادی

اینك برویم برسر تحقیق در چگونگی زندگانی حاج ملا هادی سبزواری

۳ - چگونگی زندگانی اسرار

۱ - شرح احوال بقلم خود او

شرح حال ذیل که اصل آن بخط حاج ملا هادی نزد نواده پسری ایشان آقای ضیاء الحق حکیمی فرزندآقای عبدالقیوم پسرحاج ملاهادی موجود است نمونه ایست ازروشن فکری وسادگی وبی آلایشی آن مرد بزرك اصل این شرح بخط حاجی بر کاغذ آبی رنك بخط شکسته نستعلیق نگارش یافته ودرپشت آن ورق مهرحاجی بسجع (یاهادی المضلین) بکار

برده موجود است وبطوریکه آقای ضیاء الحق حکیمی ازپدرخودروایت میکند ازتهران شرح حال حاجی راازخودآن مرحوم میطلبند وایشانرا انجام این کاررا بیکی از شاگردان خود محول میکند و او شرح حال مفصلی ازفضائل وکرامات ومقامات حاجی مینویسد ولی حاجی آن‌شرح رانپسندیده وخوداین شرح حال مختصررامینویسد (۱)

وچون بعضی ازاحبا مستدعی شدکه ازکیفیت تحصیل خودوانیت آن وتعیین اساتید چیزی نگاشته شود موجزی مینگاردکه درسن‌هفت یاهشت سالگی که شروع بصرف ونحو کردیم والدنا الفاضل حشره الله تعالی مع‌الاخیار عزم بیت الله الحرام فرمودندو در مراجعت در شیراز برحمت ایزدی پیوستند وحقیر تاعشره کامله ازعمرخود درسبزواربودم و بعدجناب مستطاب فضایل مآب‌عالم عامل و فاضل کامل وحبرجامع و متقی‌وارع وفقیه‌بارع وعابد ساجدوناسك متهجدزبده الاشراف‌المستغنی عن الاوصاف حبیب ابهستی مشغول‌بود ووالدش باوالد داعی جمع‌المال بود رحمة الله علیهم مراازسبزوار بمشهد مقدس حرکت داد وآن جناب انزواوتقلیل غذا وعفاف واجتناب از محرمات و مکروهات ومواظبت‌بر فرایض و نوافل را مراقب بود و داعی راهم در اینهاچون دریك حجره بودیم‌مساهم و مشارك داشت وکینونت‌مابدین‌سیاق طولی کشیدوسنواتی ریاضات و تسلیمیتی داشتم و آن مرحوم استاد ما بود در علوم عربیه وفقهیه واصولیه ولی با آنکه‌خود کلام و حکمت دیده بود وشوق و استعداد هم درما میدید نمیگفت مگرمنطق وقلیلی ازریاضی پس‌عشره

۱ـ نقل ازمقدمه‌ای که دکترقاسم غنی درباره نامه اسرارنوشته وبا سواد آن نامه در مجله یادگار نشر داده اند ص ٤٥ شماره ۳ سال اول مجله یادگار چاپ تهران .

کامله با آن مرحوم در جوار معصـوم بسر بردم تا آنکه شوق بحکمت
اشتداد یافت و آوازه حکمت از اصفهان آویزه گوش دل بود واز علوم نقلیه
ودینیه حظوظ متوافره وسهام متکاثره بفضل خدا یافتیم پس عزیمت اصفهان
نموده واموال واملاك بسیار را جا گذاشته از خراسان حرکت کردیم وقریب
بهشت سال در اصفهان ماندیم وانزوا ومجانبت هوا بتایید خدا مزاج گرفته
بعد توفیق تحصیل علوم حقیقته و ریاضات شرعیه هـم داشتیم و اغلبَ
اوقات را صرف تحصیل حکمت اشراق نمودیم پنج سال حکمت دیدم
خدمت زندة الحکماء الالهیین فخر المحققین و بدر العالمین العاملین والمتخلقین
باخلاق الروحانیین بل باخلاق الله جناب حقایق آگاه آخوند ملا اسمعیل
اصفهانی قدس سره الشریف وچون آخوند ملا اسمعیل مرحوم شد ندد و سه سالی
بالاختصاص خدمت جناب حکیم متأله استاد الکل المحقق الحقایق والنور
الشارق آخوند ملا علی النوری قدس الله نفسه و روح رمسه حکمت دیدم ودو
سالی در اوایل ورود باصفهان بفقه جناب المولی النبیه والعالم الوجیه والمحقق
الفقیه آقا محمد علی مشهور بنجفی اعلی الله مقامه روزی ساعتی حاضر میشدم و
چون بخراسان آمدم پنج سال در مشهد مقدس بتدریس حکمت مشغول بودم با
قلیلی فقه و تفسیر زیرا که علما اقبال بر آنها و اعراض از حکمت بکلیه داشتند
لهذا اعتنای داعی بحکمت سیما اشراق بیشتر بود وبعد از آن دو سه سالی
سفر بیت الله داعی طول کشید و حال بیست و هشت سال است که در دار المومنین
سبزوار بتدریس حکمت مشغولم این است اسباب ظاهریه و در حقیقت
الله هدانی وعلمنی و ربانی (دیده‌ای خواهم سبب سوراخ کن) (تـا سبب
را بر کند از بیخ و بن)

در سفرنامه ناصرالدین شاه قاجار بخراسان در

۴ - ناصرالدین‌شاه‌قاجار درخانه حکیم

باره اسرار چنین نوشته‌اند (۱)

یکشنبه بیست‌و هشتم‌محرم - جناب‌حاج‌ملاهادی سبزواری بهمراهی سپهسالار اعظم بحضور مبارك آمدند و از آنجاکه جناب حاجی از اجله حکما و ازجمیع صفات غیرحسنه عاری و مبرا و درحکمت الهی بحریست بی‌پایان‌و نامتناهی‌و درسایرعلوم صاحب‌بصیرت وآگاهی و الحق شخصی مرتاض و بهمه‌جهت‌ممتازاست بندگان‌حضرت‌اقدس وجود مقدس معظم الیه را محترم ملاقات ایشان را مغتنم شمرده و با ایشان ازهرمقوله صحبت داشتند و ضمنا خواهشمند تصنیف کتابی که محتوی اغلب علوم‌ومواعظ چند باشد شدند جناب ایشان نیز اطاعت امر همایون را متقبل وموقوف بزبان مستقبل داشتند دعای‌وجودمبارك را گفته رخصت معاودت را جستند و بعداز ایشان جناب علامی حاج میرزا ابراهیم مجتهد سبزواری و جناب محمد هاشم میرزا پسر مرحوم محمدرضا میرزا که قریب پانزده سال‌است درسبزوار محض ارادت‌جناب حاج ملا هادی منزوی و مسکون و از جمله تلامذه خاص آن جناب است فیض حضوررا بدرك آمده ومورد تقدیر ومراحم‌خاص‌شده‌مرخص شدند . (۲)

۳-دوشنبه‌بیست ونهم شهر محرم- آقارضای‌عکاس‌باشی که‌حسب الامر بانداختن عکس جناب حاج ملا هادی مامور بود انجام خدمت

۱- آغازسفر ناصرالدین‌شاه‌قاجار الروز یکشنبه پانزدهم شهرذیحجة‌الحرام ۱۲۸۳ هجری پایان صفر یکشنبه ۲۲ جمادی الاول ۱۲۸۴ هجری قمری پایان تالیف سفرنامه در سلخ شهر جمادی‌الثانی ۱۲۸۶ بقلم علی‌نقی ابن‌حکیم‌الممالك طبع تهران.

۲- سفرنامه خراسان ص ۱۰۰

مرجوعه را نموده بحضور مشرف‌شده وشیشه عکس جناب معزی‌الیه را که بسیار ممتاز برداشته بود از نظر مبارك گذرانیده مورد تحسین و مرحمت شد و بخاکپای همایون معروض داشت که جناب‌حاجی تاکنون اسباب و آلات این فن را ندیده و انعکاس و انطباع هیکل اشیاء را در صفحه خارج مشاهده نمودند از ملاحظه آن کمال تحیر را پیدا کرده متفکر شدند وچون برحقیقت آن فی‌الجمله بصیر گشتند اورا دراستدلال علوم مناظر و مرایا اسبابی نیکوشمردند.(۱)

٤-غره شهر صفرالمظفر- اعلیحضرت اقدس همایونی بخانه‌جناب حاج ملاهادی سبزواری تشریف‌فرما گشتند حالت درویشی واثاث‌البیت مختصر و خانه محقر جناب حاجی که تمام بنای آن منحصر باطاقی از خشت وگل بود درخاطر مشکل‌پسند مبارك بسیار پسندیده آمد و پسر آن جناب ایشان‌که الحق اصل معرفت را بر و شاخ حکمت را شمرند مقبول خاطر مرحمت‌اثر آمده مورد احسان وتشویق شدند اخلاق‌دلجو وتحقیقات نیکوی جناب حاجی نیز باچشم‌گریان حضرت ظل‌سبحان را تاخارج خانه‌مشایعت کرده بانیت خاص ونهایت اخلاص زبان بدعا وثنای وجود مبارك کرده (۲)

رضاقلیخان هدایت درباره حکیم سبزواری‌چنین نوشته‌اند .

٥-هوفخرالمحققین وقدوةالمتکلمین الحاج میرزا هادی حفظه‌الله تعالی والد ماجد آن جناب از علمای عهد و صاحب مکنت بوده بمکه معظمه رفته‌درمراجعت‌از راه‌دریابشیراز رحلت یافته جناب مولانا تاعشره

۱- سفرنامه ص ۱۳۲

۲- سفرنامه ص۱۲٤

کامله ازعمر خود در سبزوار میزیسته باصرار جناب عالم عابدملاحسین سبزواری که با والدش رفیق بوده بمشهد مقدس رضوی رفته بتحصیل کوشید بعد از ریاضات شرعیه و تکمیل فقه و اصول و کلام وحکمت بشری اقتباس حکمت اشراق بخدمت حکمای اصفهان رفته هشت سال در نزد مولانا اسمعیل اصفهانی وملاعلی نوری حکمت دیدند بعدازمراجعت بخراسان به زیارت مکه رفته بهسبزوار برگشتند تا این ایام که هزار و دویست وهفتاد وهشت است بیست وهشت سال است که درآنجا به تألیف و تصنیف و تدریس وتحقیق علوم الهیه مشغول و ازعمر شریفش شصت و دو سال رفته صاحب کرامات و مقامات عالیه میباشد تیمنا به بعضی از غزلیات آن جناب میپردازیم (۱)

تا اینجا آنچهرا که نقل کردیم مختصر اطلاعاتیست که در زمان حیات حکیم سبزواری نوشته شدهاست و اکنون سایراسناد و مدارکی که بعدازوفات اسرار نوشته شدهاست در اینجا نقلمینمائیم .

در سفر دوم ناصرالدینشاه قاجاربخراسان درباره اوضاع واحوال حاج ملاهادی سبزواری درکتاب مطلع الشمس چنین نوشته اند .

۴- شرح خانه وزندگانی

خانهای که حاجی چهلسال بلکه چهل وپنج سال درآن ساکن بودهاند درطرف دروازه نیشابور و مشتمل بودو حیاط است بیرونی واندرونی ومدخل بیرونی ازسمت مغرب خانه وروبه مشرق است حیاط بیرونی عبارت از محوطهایست شش زرع درشش و در وسط باغچه غیرمرتبی دارد که چهار درخت کوچك توت در آنغرس شده و باید این اشجار را بعدازارتحال

---

۱ - ریاض العارفین ص۴۱۸ - ۴۱۹ طبع دوم تهران

حاجی نشانده باشند در محاذی مدخل چاه آبی بوده که حالا حالت انطماس یافته فقط طرف مشرق عمارتی از خشت و گل دارد که از هر زینتی حتی از اندود کاه گل هم عاطل است اطاق وسط که نشیمن است قلمدانی میباشد و پنج ذرع و نیم طول و سه ذرع و نیم عرض دارد سقفش از تیر و روی تیر هیزم نه چوب تراشیده انداخته و روی آن نی ریخته اند طرف جنوب این اطاق دالانی است بعرض يك ذرع و طول تمام اطاق و طاق خشتی روی آن دالان زده اند و بواسطه پنج پله آجری وارد این دالان که کفشکن اطاق است میشده و در ۱۲۷٤ که ناصرالدین شاه عزیمت زیارت ارض اقدس و مشهد مقدس فرموده بود در روز سه شنبه غره شهر صفر مرحوم حاجی قدس سره اعلیحضرت را درهمین اطاق پذیرائی کردند و آن وقت اطاق فرش بود در یاداشت امادر سال ۱۳۰۰ هجری که ناصرالدین شاه ازارض اقدس مراجعت میکرد و نگارنده درالتزام رکاب بود بزیارت بیت شریف و کلبه منیف مستعد آمد جز خاك در آن چیزی نیافت اگرچه هنوز بقیه انوار معرفت بردو دیواران می تافت بالجمله زیر اطاق و دالان خالی و بواسطه يك دریچه که درزیر اطاق نشیمن باز میشود باین انبار که هنگام مشاهده نگارنده پر از کاه بود ورود مینموده اند درسمت شمال این اطاق دالانی است بطول اطاق و به کف زمین حیاط مسقف با تیرونی با اندرون بوده است از این دالان چون گذشتند به محوطه کوچکی میرسند که طویله و بهاربند است يك زوج عامل ازحاجی در این طویله بسته میشده بعدازدالان تنگی و دربستی که روبشمال باز میشود وارد بحیاط اندرونی میگردند طول این حیاط تقریباً ۲۵ ذرع و عرض آن ۱۲ ذرع و در بیرونی و اندرونی فقط آن جاها که در زمستان لابد محل عبور و مرور زیاد است سنك فرش

شده باقی خاك است در حیاط اندرونی نیز رو به مشرق عمارت ساخته‌اند وارسی سه دهنه بنا کرده که یك ذرع و نیم کرسی دارد.

درچنین ارسی دوراهرو است که پنج پله ازسطح زمین بالا میروند و براهروها میرسند در دوطرف دالان‌ها دو اطاق است که یکی درو دو پنجره دارد و رو بحیاط میشود اطاق دیگر فقط دارای یك در است در زیر ارسی سرداب مانند جائی است که حاجی زمستان و تابستان غالباً در آن بسر می‌برده‌اند درجلو ارسی حوضی است دومرتبه باین معنی که حوض اول تقریباً بعمق سه‌چارك ساخته شده بعد طاقی از آجر و آهك روی آن زده‌اند و دریچه کوچکی ازطرف شمال حوض بازاست و از آن دریچه از مرتبه تحتانی که پراز آب است آب بالا می‌کشند آنچه معلوم میشود برای اینکه در زمستان آب یخ نکند مرتبه فوقانی را خالی از آب میگذاشتند و آب مرتبه تحتانی که به منزله آب انبار می‌باشد باقی بوده است باقی فضای حیاط باغچه‌ایست که چهارپنج در درخت توت کهن در آن دیده میشود و بعضی حجرات لازمه از قبیل مطبخ و غیره درطرف جنوب حیات واقع شده و تمام این اطاق ها از خشت و گل است منتها کاه گل دارد.

پس از مشاهده وضع منزل حاجی ازخلف بزرگوار ایشان جناب آقا محمد اسمعیل که مردی جامع و فاضل و نمونه از اخلاق و فضایل پدر ملکوتی گوهر خود میباشد از وضع زندگانی آن عارف ربانی بپرسید ایشان بشرح ذیل پرداختند و عیال آنمرحوم ازپشت درآنچه را آقا محمداسمعیل بدرستی درنظر نداشتند اظهار می‌کردند خلاصه گفتند حاجی هرشب در زمستان و تابستان و بهار و پائیز ثلث آخرشب را بیدار

بودند و درتاریکی عبادت مینمودند تا اول طلوع آفتاب آنوقت دو
پیاله چای بسیار غلیظ سیاه رنك که درهر پیاله مخصوصاً دوازده مثقال قند
میریختند میل میفرمودند و میفرمودند این چای غلیظ شیرین را برای
قوت میخورم بتریاك وحب نشاط و اقسام تنباکو و توتون وانفیه هرگز
میل و رغبت ننمودند دوساعت از روز گذشته بمدرسه تشریف میبردند و
چهار ساعت تمام درمدرسه بودند بعد بخانه مراجعت کرده نهارمیخوردند
و نهار ایشان غالباً یك پول نان بود که زیاده از یك سیر از آن نمیخوردند
یك کاسه دوغ کم مایه که خودشان در وصف آن میفرمودند دوغ آسمانی
گون یعنی دوغی که از کمی برنك کبود آسمانی باشد نان خورش یك سیر
نان نهار آن مرحوم بود بعداز نهار در تابستان ساعتی می خوابیدند عصر
چای میل نمیفرمودند شب بعداز سه ساعت عبادت در تاریکی غالباً چهار
ساعت و نیم ازشب گذشته شام صرف میکردند وشامشان دراواخر عمر بواسطه
کبرسن و نداشتن دندان یك بشقاب چلاوخورش بیگوشت وروغن یعنی اسفناجی
یا آب وگوشت بود بیش از شام نیمساعت دورحیاط اندرونی راه میرفتندو بعد
ازشام دراطاق مخصوص خود که زیرزمین سابق الذکر باشد بعد از کمی
راه یافتن دریك بستر ناراحتی که غالباً توشك نداشت می خوابیدند و
متکای غیرنرمی ازپنبه یاپشم زیرسر میگذاشتند لباس حاجی مدت چند
سال یك عبای سیاه مازندرانی بود ویك قبای قدك سبز رنگی که بقدری
آنرا شسته بودند که آرنجهای قباپاره شده و چندین وصله برداشته و
درزمستان قبای برك شکری رنك وشلوار برك شکری رنك وعمامه که
درتابستان برروی شب کلاه کرباسی شب کلاه پوستی طاسی دو رو بود
کتابخانه نداشتند وکتاب ایشان منحصر بچند جلد بود قلمدانی که با آن

چندین هزار بیت تصنیف فرموده و حل معضلات و مبهمات حکمت و عرفان نموده موجود بود ونگارنده بزیارت آن فایزشد این قلمدان کار اصفهانی ومتنش زردرنك وزینت رویش گل وبوته ومدت چهل‌وپنجسال این قلمدان رادر کارداشتند ازنقش قلمدان فقط در دوطرف آن چیزی باقی بود نصف بالای غلاف قلمدان شکسته و روی خزانه کـه جـای دوات است چیزی نبود دوات قلمدان برنجی وهنوز مرکبی که بـا آن مینوشته اند درآن دوات بحالت خشکی باقی است عینك آن را زیارت نمودم بموضوعی که بدماغ میگذارند وبسردوشاخ آن که به پشت گوش قرارمیگیرد پارچه کبود کرباسی بدست خود بسته بودند کـه سردی زمستان آهن به پشت گوشت وروی دماغ اذیت نکند نمره این عینك شش است و پانزده سال آن بزرگوار بامدادان خوانده ونوشته اند بـا عجزودرخواست وخواهش زیاد ازدو پسرعالی گوهران جنابان آقامحمد اسمعیل وآقا عبدالقیوم آن عینك راگرفتن که اسباب شرافت وافتخار و بمنزله دیده بصیرت وچشم عبرت بین این بنده ضعیف البصرباشد وازآن دوخلف باشرف جناب آقا عبدالقیوم شرح ذیل را نگاشت ومهر کرده و جناب آقامحمد اسمعیل هم بخاتم شریف خود محترم داشته و امضـاء کرده‌اند که این همان عینك مبارك است واینك آن عینك درنزدنگارنده موجوداست وگرامی ترازهزارجعبه لالی منضوداست (صورت شرحی که جناب آقاعبدالقیوم نوشته‌اند)

« یوم جمعه یازدهم ذی القعده سنه ۱۳۰۰ (هزار وسیصد) که موکب‌مسعود ناصرالدین شاه ازمشهد مقدس مراجعت میفرمودند محمد حسن خان صنیع‌الدوله وبخانه ماآمدند و عینك مرحوم خلد آشیان

رضوان مکان حاجی ابوی‌اعلی الله مقامه را که مدت ۱۵ سال آن مرحوم استعمال میفرمودند به‌محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله هدیه کردم انتهی. »

۴- عینك حکیم در کجااست؟

در کتابخانه ملی‌ملك درتهران قطعه ایست بسیار نفیس ومذهب که میگویند عینك حاج ملاهادی سبزواری در آن نصب شده است و در ذیل آن عین مکتوب دوپسر حاجی وتصدیق آن بخط اعتماد السلطنه نوشته شده است وتصویری ازحکیم سبزواری بقلم نقاش وشاعرهنرمند آقای‌سهیلی خونساری مدیر کتابخانه ملی ملك در آن قطعه قرارداده اند.

وقطعه ذیل آن تصویر ازنتایج طبع آقای‌سهیلی خونساری‌درپایگاه آن مسطوراست ومطلع آن قطعه اینست.

خردش مبین که هست بچشم خرد بزرك
از مـردم بزرك بود هـر چه یادگـار

در تهیه این قطعه گرانبها از آقای سهیلی خونساری شنیدم کـه گفت پس ازمرك اعتماد السلطنه کتابخانه اورا حراج کردند برخی از کتب ذیقیمت وی‌باعینك مرحوم حاجی نصیب نیای شادروان من (میرزا محمود کتابفروش خونساری) شد کتابها هر یك بکتابخانه انتقال یافت آنگاه من خرد بودم واین عینك که دست مرورزمان ازاعتبار آن کاسته بود بمن سپرده شد ومن هم چون گوهری گرانبها پیوسته درسرای‌خود داشتم چون سالی برآمد وبمقام این عینك بیش ازپیش آگاه شدم آنرا نظمی نوین داده وبتذهیب درقابی بیاراستم و قطعـه ای نیز در پایگاه این عینك سروده و در ذیل خطوط دو پسر حاجی و اعتمـاد السلطنه مرقوم نمودم.

وتصویر آن جناب که رقم من بود نیز زینت بخش آن صفحه نمود درسال ۱۲۵۶ هجری قمری و برای آنکه ازحوادث مصون ماندآنرا به کتابخانه ملی ملك تقدیم کرد واکنون در آنجااست.

۵-راه‌روزی حکیم

یك روز از قنات عمید آباد داشتند و یك شبانه روز ازقنات قصبه وباغی کـه دربیرون پشت ارك واقع است سالی چهل تومان فایده و حاصل باغ بود وازدوقنات مذکوره نیزسی خروار غله وده بارپنبه عاید میگردید وقسمتی ازاین دخل را باکمال قناعت صرف معاش خود می فرمودند و مابقی به فقراء ایثاروانفاق میشدهرسال درعشرآخر صفرسه شب روضه خوانی میکردند ویکنفرروضه خوان کریه الصوتی که در سبزوار بود دعوت مینمو دند و شبی پنج قران بروضه خوان میدادند ونان وآب و گوشت به فقرائی که‌شل‌وکوروعاجز بودند میخورانیدند ونفری یکقران نیزبه آنها مبذول میداشتند وخمس وزکوة مال خود راهـر سال بدست خود بسادات وارباب استحقاق میرسانیدند ودراین موقع خود جنس را وزن میکردند ونقد راخود میشمردند تحصیل آن بزرگوار در اصفهان

۶-هفتاد وهشت‌سال وارستگی

اززمان تاهل‌هرگززیاده‌ازیکزن درخانه نداشتند اما سه عیال داشتند اولیٰ‌چون در گذشت ثانیاً متأهل شدند عیال ثانی نیزوفات نمودواز آنجا که در آنزمان مدت ده ماه درکرمان بسربردند درآن بلد عیالی کرمانیه گرفتند وغالب اولادایشان ازهمان عیال کرمانیه است که در سال ۱۳۰۰ حیات داشت تاشصت سالگی

ریش آن بزرگوارسیاه بود یعنی خضاب میکردند بعدازشصت سال

دیگر بحال خود وسفید میگذاشتند چون گاهی غرر و لآلـی حکمت و عرفان را برشته نظم می کشیدند اسرار تخلص مینمودند تـاریخ تولد ایشان (غریب است یعنی درهزارودویست ودوازده متولد شدند ومدت عمرایشان بحروف ابجدمطابق باحکیم میباشد یعنی تقریباً هفتادوهشت سال سرای فانی را باشعه معارف نورانی داشتند تا روز بیست و هشت ذیحجه هزارودویست وهشتاد و نه سه ساعت بغروب مانده مرغ روحش ازقفس تن بآشیان قدس پرید و بریاض قرب خرامید و ملا محمد کاظم ابن آخوندملامحمدرضای سبزواری متخلص به (سر) که ازشاگردان آن بزرگوار بود درتاریخ رحلت آن مرحوم سرود.

اسرارچو ازجهان بدرشد	از فرش بعرش ناله بر شد
تاریخ وفـاتش ار بر سند	گویم که نمرد زنده ترشد

پس ازارتحال جسد پـاك آن جناب را دربیرون دروازه سبزوار معروف به دروازه نیشابور که برسرراه زواراست بخاك سپردند وپس ازچندی مرحوم میرزا یوسف بن میرزا حسن مستوفی الممالك کـه در این اواخر دردولت علیه منصب صدارت عظمی یافت تکیه و بقعه برای آن مرحوم بنا نمود طول تکیه صدو ده قدم وعرض ۵۵ قـدم و از در تکیه که داخل میشدند تقریبا بعد از هفده قدم شروع به بقعه میشود و آن عبارت است ازبنای مربع متساوی الاضلاعی که ازهر طرف بیست و سه قدم میباشد وازطرف مدخل سه قسمت شده ایوانی بالنسبه بزرگتر که مدخل است ودواطاق با دوایوان چنین مدخل داخله بقعه متمن است ودوچهارسمت چهـاراطاق دارد که دهنه هراطاق پنج قدم است ودوطاق دوازده مشرقی ومغربی شش قدم فرض انداز دارد ودرچهار ضلع چهار

نمای کوچك است گنبدی وسیع تقریباً بارتفاع دوازده ذرع ساخته اند
صورت فراز گچ ودروسط است وصندوق چوبی سبز بطول دوذرع ونیم
وعرض یك ذرع وچارك وارتفاع دوذرع وچارك روی آن قبر قرار داده
اند داخله گنبد مجصص[1] واز پای طاق تابالارا برنك لاجورد مخطط
ومنقش کرده‌اند درقبلی قبرمرحوم حاجی درهمین بقعه ولی درخارج از
صندوق قبرمرحوم آقا ملا محمد پسرمرحوم حاجـی است در قسمت
جنوبی بقعه نیزیك ایوان بزرك قرینه ایوان مدخل دروسط ودوحجره
قرینه دوحجره چنین مدخل دردوطرف ایوان بناشده طرف مدخل تکیه
دوسه اطاق طرح شده ومقابل آن نیز اطاق های ناتمام بودکه البته بعد
هاباتمام رسیده درپهلوی درتکیه آب انباری مرحوم حاج ملامحمدصفی
آبادی ازمتمولین سبزوارساخته که ازبیرون شیردارد وراه آب انبار از
داخل تکیه است وقبر بانی که در سال ۱۳۰۰ فوت شده پهلوی حوض
آب است تاریخ بنای تکیه وبقعه ورحلت و تولد مرحوم حاجی میرزا
محمد حسین ادیب ملقب بـه فروغی رئیس دار الطباعه دولتی و مدیر
دارالترجمه خاصه همایونی که سالهای دراز در صحبت نگارنده بوده و
هست درقطعه بنظم آورده که صورت آن ازقرارذیل است.

مرثیه فروغی دروفات حکیم

مرغ لاهوت آشیان ناسوت را بدرود گفت
پیر کامل گرد ماوی بـر فراز چرخ پیر
در سرای قرب حق باری تعالی بار یافت
عارف ربانی آن صـاحبدل روشن ضمیر

---

۱ ــ مجصص یعنی گچ کاری

مخزن الاسرار حکمت حاج ملاهادی از

در سپهر علم وعرفان بود چون مهر منیر

سال میلادش غریب و مدت عمرش حکیم

شدزغربت سوی قربت آن حکیم گوشه گیر

بقعه بایست آن شیخ اجل را تا بود

سالکان راه حق را هم مطاف و هم مصیر

راد امجد شخص اول آسمان مکرمت

افتخار ملك و ملت نا قد خرد و کبیر

میرزا یوسف وزیر اعظم ایران که هست

در جلالت بیهمال و در بزرگی بینظیر

کهف اهل علم و دانش خواجه درویش دوست

دست گیر مستمند ان کار آگاه بصیر

با خبر از قدر حاجی رحمة الله علیه

نیز در کاری که باید کرد دانا و خبیر

بر فراز تربت او طیب الله بر فراشت

بقعه چون روضه جست وفرح بخش و نظیر

بقعه چون همت والای خود عالی اساس

صحن آن نزهت فزا وساحت آن دل پذیر

در هزار و سیصد آن فرخ بنا شد ساخته

تا که زایر را بود جای و مجاور را مجیر [1]

---

۱ ـ مطلع الشمس جلد سوم ص ۱۹۵ ـ ۲۰۲ طبع تهران ۱۳۰۲ هجری قمری

بعد از وفات تربت ما در زمین مجـوی

در سینه هـای مردم عارف مزار ماست

بعد از وفات حاج ملا هادی سبزواری درماثروالاثار درباره وی چنین نوشته‌اند (وی دردوران این پادشاه (ناصرالدین شاه قاجار)چنان است که ملا صدرای شیرازی درعهد شاه عباس کبیر هر حکیم متاله و عارف متصوف ومرتاض متشرع که در عصر ما هست انتسابش بـاستان اوست ودراین مائه گذشته حکمت و معقول را این مرد فرد همانطور تاسیس کرد که شیخ مرتضی (انصاری) فقه و اصول را .

مردم ازوی کرامات چندنقل میکنند درسفراول موکب همایونی به خراسان درسبزوار بالین شهریار ملاقاتی حکیمانه کرد در دیباچه حکم الاسرار و در بعضی اشعار بسیرت این پادشاه اظهار اعتقاد نموده تصنیفات بسیار دارد که بعضی‌مکرر بطبع رسیده‌تفصیل زندگانی شخصی اودرسفرثانی به خراسان خود بلاواسطه ازدو پسر دانشورش آقا محمد اسمعیل و آقا عبدالقیوم و از عیال کرمانیه اش که دروراء پرده نشسته بود و تقریر مینمود بشرح شنیدم و در ترجمه سبزوار از مجلد ثـالث مطلع الشمس گنجانیدم ودرشعراسرارتخلص میکرد [1]

درباره مدرسه ای که اسرار در آن درس میگفته است چنین نوشته اند (یکی از این مدارس (سبزوار) مدرسه فصیحیه است که مدرس حاج ملاهادی ومسکن طلابست وموقوفات بسیاردارد وبواسطه بی مبالاتی متولیان نقصان کلی دربنای آن راه یافته ومخصوصاً ازجانب سنی الجوانب‌همایون‌امر برسیدگی‌عمل‌موقوفه‌وتعمیر آن‌شرف‌صدوریافت [2]

۱ــ باب دهم ص۱٤۷ چاپ تهران

۲ــ سفرنامه ناصرالدینشاه بخراسان ص ۱۲۸

درمدرسه الشمس چنین نوشته است

بانی این مدرسه حاجی عبدالصانع سبزواریست ودرسال ۱۱۲۶ آنرا باتمام رسانیده شکلا مربع مستطیل وطول آن ازمشرق بمغرب وسی ودو حجره تحتانی وفوقانی دارد که طلبه نشین است بادو بالاخانه مدرس ویك مدرس تحتانی ودوایوان بزرك درمشرق ومغرب وحجرات همه ایوان دارد چهارباغچه متوازی درفضا وحوض آبی در وسط و دو مدرس تحتانی برسنك مربع کوچکی ازمرمر که در وسط شکلی دیگر نصب است نوشته اند هوالحی الذی لایموت هذا مرقدشریف ... حاجی عبدالصنایع ابن امرمرحوم محمد مؤمن سبزواری واقف وبانی این بقعه شریفه توفی فی شهر جمادی الاولی من شهور سنه ۱۱۴۳ هزار و صد و چهل و سه .

مرحوم حاج ملا هادی قدس سره در مدت اقامت سبزوار دراین مدرسه تدریس میفرمودند و درزمان آنمرحوم این مدرسه مرمت شده است و بنای آن ازآجروگچ میباشد [۱]

ـ حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی درکتاب بهین سخن (ص۲۴ـ ۲۵ چاپ تهرن) چنین نوشته‌اند [۲] هیچکس اسباب قطبیت را مانند حاج ملاهادی نداشت ازعلم حکمت وعرفان وزهدبی‌پایان که از راه علم دخلی ننموده ومعاشش منحصر باجاره ملك موروثش بودو از مسلمت نزد عالم وعامی که اگرادعا می‌نمود (لنخرالناس طراسجداله) وامتیازتاریخی اوان بود که باتوفروتسهل اسباب ریاست ترك هرگونه ریاستی نمودحتی

۱ــ مطلع الشمس جلد سوم ص ۲۰۹ چاپ تهران ۱۲۰۳ ه . ق

۲ ــ کیوان قزوینی از معاریف عوفای قرن اخیراست که تالیفاتش مانند کیوان نامه و تفسیر قرآن وشرح رباعیات خیام و ترجمه شرح دعای صباح تالیف حاج ملاهادی سبزواری چاپ نشر شده است .

پیشنمازی نکرد وبمهمانی نرفت وباروساء بلدش‌هم بزم نشد تا از آنها پیش افتد ودرصدر نشینی و سفره‌چینی و مجموعه گذاردن وبرداشتن و قلیان ودعاکردن روضه‌خوان ودست بوسیدن عوام‌و رعونتی ظاهرسازد یك‌زندگانی ساده بی آلایش‌بی خودنمائی نمود که امتیازبرای خودقائل نشدوهیچ‌استفاده ازتوجهات کامله مردم‌بخودش‌ننمود وثروتی‌نه اندوخت ۱و لادش را متجملا بار نیاورد و آنهارا عادت‌برعیتی داد لذاشاگردانش در اتخاذ مسالك برای خود و در انتصاب اقطاب آزاد بودند .

استادان حکیم

ملامحمد هیدجی در آخر سه‌کتاب حاشیه که برشرح منظومه سبزواری تألیف نموده‌انددرباره اسرار چنین نوشتند (۱)

. ـ ازقرار تقریـر جناب آقا میرزا سیدحسن دامادان مرحوم وقتیکه از طرف صاحب‌ناسخ التواریخ شرح‌حال‌ازوی‌خواستند این‌است که مرقوم میشود

فرموده بود چون درآن زمان اصفهان دارالعلم بود زودترازموسم باصفهان رفتم که‌درك فیض‌علماء آنجارا بتمایم قصد اقامت‌یکماهه‌نمودم.

وپدرش حاجی کلباسی و مرحوم شیخ محمد تقی حاضر میشدم و درتفحص محاضر دیگر نیزبودم روزی از درب مسجدیکه قدری از صحن او درمعبر نمایان بود عبورمیکردم جمعی ازطلاب در آنجا دیدم وخیال محض فقاهت وارد شدم جمعیت را ازصد متجاوز دیدم در حالی که علیه اردل‌الثیاب خیلی باوقـار و سکینه و طلاب از طرفین حریم شایانی‌برای او قرارداده‌بودند چون‌شروع بدرس کرد دیدم‌علم کلام‌است

۱ ـ هیدج از محال خمسه واقع است‌میانه زنجان و قزوین از مضافات ابهر رود ص ۴۲۵ کتاب حاشیه برمنظومه سبزواری چاپ تهران ۱۳۴۶ .

ومسئله توحید حسن تقریر و آداب محاوره‌اش با شاگردان مرا مفتون گردانید سه‌روز متوالی بآن‌محضر شریف رفتم ویافتم تکلیف شرعی خود را در اقامت و تحصیل این‌علم‌شریف مؤنه سفر حج رابکتاب و لوازم اقامت صرف کردم ده سال‌الاکسری درمحضر آن استاد بزرك آخوند ملااسمعیل مشغول تحصیل بودم پس از پنج‌وشش‌سال درحوزه‌منتخبه‌او که‌پس ازفراغت از درس خودبمحضر آخوند ملاعلی‌نوری میرفت من‌هم حاضرمیشدم پس در اقامت هشت سال در سنه ۱۲٤۰ که مرحوم شیخ احمد احسائی باصفهان آمدند حسب‌الامر آخوند نوری با شاگردان بدرس شیخ حاضرمیشدم مدت پنجاه وسه روز بدرس ایشان رفتم درمقام زهدبی‌نظیربود ولی فضل ایشان‌درپیش فضل فضلاء اصفهان نمودی‌نکرد .

در اواخر سنه ۱۲٤۲ که استاد آخوند ملااسمعیل بسمت‌تهران تشریف فرما شدند من هم حال بسمت خراسان نمودم و محل اقامت را مشهد مقدس قرار داده و درمدرسه حاجی‌حسن علوم عقلیه و نقلیه را مباحثه میکردم دراواخر سلطنت خاقان بمکه‌مشرف شدم در مراجعت که‌دربندرعباس ازکشتی بیرون آمدیم قافله حاضر بسمت کرمان عازم بود بکرمان رفتم راهها بجهت‌فوت خاقان ناامن بود قریب‌سالی درآنجا متوقف بوده .

شاگردان مجتهد صاحب فتوی ومسند ترافع دومشهد و سبزوار داشتند درعلم سب نیز بهره وافی داشتند وازقرار تقریر آقا محمد صادق پسرملاعلی مجتهد کرمانی که هم دوره داعی بودند و از پدرشان نقل میکردند ایام توقف حاجی درکرمان مشغول ریاضت بوده است

طب حکیم

حاج سید جواد شیرازی الاصل امام جمعه که ازاعاظم فضلاء عصر بوده است یکی ازدرس های او کلیات قانون بوده است ومسئله مشکلی محل نظر و گفتگو بوده است یکی ازعلامذ حاجی سید عبدالجواد که در همان مدرسه که محل توقف حاجی بوده است بر حاجی وارد شده بود واز حالات وتحصیل ایشان پرسیده بود فـرموده بودند شطری از معقول ومنقول دیده‌ام ازطب پرسیده‌بود جواب داده بی ربط نیستم‌همان مسئله راپرسیده بود وجوابی شنیده بود فردا همان جواب رادر محضر حاج سید جواد گفته بود سید فرموده بود این بیان ازفکر نو نیست از کجا تحصیل کرده‌ای آخوند تلمیذ گفته بود شخصی از اهل خراسان بمدرسه ما آمده است دیروزمن بحجره او رفتم وازحالات وی مستفسر شدم ردرضمن این مسئله راپرسیدم این جواب راداد سیدسرموده بودند معلوم میشودمردفاضلیست وغریب هم‌هست بعد ازدرس بدیدن‌اومیرویم باتمام تلامذه بدیدن اورفتم.

بخشش حکیم ! !

ـ حاجی پس‌از مراجعت از اصفهان قدری از اموال موروثی را بفقرای ارحام انفاق فرموده بود مؤنه وی منحصر بود بیك جفت گاو زراعت وباغچه مختصری که درفصل انگور تمام طلاب را بآنجا دعوت میفرمودند ازحاصل زراعت پس از اداء حقوق واجبه ثلث آن‌راموضوع ومتدرجاً بفقراء میدادند روز عید غدیر بفقراء وسادات یك‌قرآن و بغیر سادات ده‌شاهی عیدی میداد و ده‌شب در عاشورا روضه میخواندند و

مجلس مختص بفقرا بود وغذا نان وآبگوشت بود از طلاب مدرسه هرکس مایل بود میرفت و هرگز از کسی چیزی نمیخواست و قبول نمی کرد .

وقتیکه ناصرالدین شاه مرحوم در سفر اول سبزوار رسیدند و بخانه آنمرحوم رفتند ... ازخانه‌که بیرون آمد پیشخدمتی وارد شد که شاه پانصد تومان فرستاده‌اند خدمت شما اینك بارقاطری سر کوچه است فرمود داخل کوچه من ننمائید بحاج عبدالوهاب بگوئید بیاید ببرد مدرسه نصف پول بطلاب مدرسه قسمت کند ونصف بفقراء بدهدسادات را دوبرابر دهد ..)

ـ ازاستعمال فضول دنیا محترز بوده حتی‌ادویه استعمال‌نمیکردند پیاز در آبگوشت ایشان غدغن بود بیندازد[1] .

٤ـ داستانهای اسرار

درباره‌حکیم سبزواری حکایات و قصه هائی برسرزبان های اهل ذوق و معرفت و دوستداران شیوه او است که برای آشنائی از اوضاع و احوال فیلسوف‌سبزوار ومردم آن زمان چند حکایت‌راگلچینی نموده و در این تذکره تاریخی نقل مینماید.

۱ـ گویند که حاج ملاهادی سبزواری درایام سیر و سلوك خود بکرمان رفت و بدون آنکه‌کسی او را بشناسد وارد مدرسه‌ای شد از متولی مدرسه درخواست حجره نمود متولی‌که حاجی را نشناخته بود بود پرسید آیا طلبه هستی ؟ حاجی درجواب گفت نه .

(۱) کتاب حاشیه برمنظومه سبزواری تالیف هیدجی‌ص ٤٢١ ـ ٤٢٥ چاپ تهران

متولی گفت ما حجره بطلبه میدهیم نه بغیر طلبه بالاخره خادم مدرسه راراضی نمود که در گوشه‌ای ازحجره اوزیست نماید بشرط آنکه در کارهای طلبه ها با خادم مدرسه کمك نماید و حکیم سبزواری گاه گاهی هم بمباحثه طلبه ها گوش میداد اما دخالت در مباحثه نمیکرد تا پس ازچندی دخترخادم رابزنی گرفت وداماد شد وپس ازچند سالی با زن و بچه بسبزوار بازگشت و سالها گذشت که شهرت حاجی روز بروززیاد تر گردیده وازاطراف برای تحصیل حکمت بسبزوار میرفتند قضاراایك دسته ازفضلای طلاب کرمان هم برای تحصیل بسبزوارشتافتند طلاب کرمانی در مدرسه ای که حکیم تدریس مینمود حاضر شده و با سایر طلابی که در درس حکیم سبزواری حاضر میشدند شرکت کردند ودرمدرسه نشسته ومنتظر استاد شدند که ناگاه صدای پای اسرار از دورشنیدند که بواسطه کفش بزرك و کهنه صدای پایش ازدورشنیده میشد طلاب خود راجمع ومنتظر استاد بزرگوارخود بودند هنگامی که وارد مدرسه شد بمنبررفت ومشغول بحث شد طلاب کرمانی که اورا دیدند دانستند که این حکیم بزرگوار همان داماد خادم مدرسه خودشان در کرمان است وخیلی متاثرشده وتاآخردرس بایکدیگربلندبلند صحبت می‌کردند بطوریکه حواس سایرطلاب را پراکنده ساختند پس ازآنکه درس تمام شد و استاد از مدرسه بیرون رفت و تمام طلبه ها انتقاد از کرمانیان کرده وشکایتها نمودند که چرا نگذاشتند که کاملا مباحث و تقریرات استادرابفهمند طلاب کرمانی داستانرانقل کردندوهمه دانستند که آن حکیم بزرگوارمدتی را درحالت گمنامی برای سیر وسلوك در کرمان زندگانی میکرد .

بنا بقول دولت وقت هنگامی کـه دانست اسرار در کرمان به گمنامی زندگانی می کند تلگرافی بوالی کرمان کرد که چنان شخصی در آن نواحی میباشد وهمه نوع احترامات لازمه رابایشان بنمایند قضا راتلگراف وقتی به کرمان رسیده بود که اسرار از کرمان حرکت خراسان نموده بود .

۲ ـ گویند روزی اسرارمشغول بحث ودرس بود که ناگاه دیدند شخصی پابرهنه وژولیده وشوریده وار بدرس او آمده ودربرابرمدرس ایستاد وچشم استاد بوی افتاد برخاست و احترام کرد و نوازش نمـود معلوم شد آن شخص ملاحسین پابرهنه (جانی) است که از همدرسان اسرار بود .

۳ ـ روزی نوکراسرار درشکارتیری زد قضارا به کسی خورد و آن شخص کشته شد قضیه‌را بحاکم گفتند که‌قاتل از نوکران حکیم است حاکم هم اورا بخشید یك سال بعد ازاین حادثه اسرارازقضیه آگاه شد نوکر را جواب داد واو هر چه خواست بی تقصیری خود را ثابت کند ممکن نگردید اسرار میگفت اگر بـاطنت بد نبود کار بـد بدستت جاری نمیشد .

٤ـ بزرگان سبزوارمیگفتند که درکشت تریاك اقدام کند اسرار راضی نمیشد ومیگفت من هرگز تخم مرگ‌را نمیکارم.!!!

۵ ـ گویند شیخ مرتضی انصاری مدت دو سال درمدرسه حاجی حسن درمشهدنزد اسرار. شوارق وبعضی ازمباحث فلسفی خوانده‌است اسرارمیگفت که من وشیخ مرتضی‌انصاری باسلام خدمت مینمائیم وقتی که سلام شیخ مرتضی انصاری را باو میرسا ندند حکیم برمیخاست و

میگفت منه‌السلام- والیه‌السلام وعلیه‌السلام .

۶- گویند روزی اسرار بواسطه شدت سرما گفت فردا درس نمی گویم فردای آنروز بمجلس درس حاضر شد شاگردان سبب را پرسیدند .

گفت دیدم گاوان برای زراعت میروند روا ندیدم که من بحث علمی راترك گویم .

۷ - بیشتر شاگردان اسرار دیوانه شدند و یاآواره گشتند و نتوانستند درك معانی وحقایق فلسفی استاد خودرا بنمایند.

۸ - هنگامی اسرارشیفته‌ای داشت که ازکسبه سبزوار بود هر روز دیوانه واردربحث حاضرمیشد و سر بدامن استادمیگذاشت وواله وحیران محو بیانات اسرارمیشد.

۹ - دراواخرعمراسراردذوقیات اسفاررا میگفت ودرس رسمی با فرزندش حاج آقا محمد بود .

۱۰ -ناصرالدین شاه که بخدمت اسرار رسید محمدرضای قاجار جد مادری افسرکه ازشاگردان اسراربود حاضربود ونهاررا در خدمت حاجی بسر بردند و آنروز هم مانند همیشه نان و آبگوشت و پنیری داشتند ناصرالدینشاه بحاج ملا هادی گفت محمد رضای قاجار درویش شده است اسرار گفت امروزشاه هم درویش شده است

۱۱ - درتمام مدت عمرحیوانی درمنزل‌حاج ملاهادی کشته نشده بود تا روزی ملاعبدالله خادم‌ازبازار گوشت‌نیاورده بجایش‌خروسی‌خریده بمنزل آورد اسرارمیپرسد چراخروس گرفتی میگوید گوشت‌یافت نشد میگویدخروس رابصاحبش‌ردکن من درخانه‌ام نمیخواهم‌جانداری‌بیجان

شود دختر پسری‌اش که عارفه بودمیگویدنه‌ این‌است که تمام موجودات بطفیل وجود انسان خلق‌شده و شمادر اشعارتان میفرمائید .

نه‌همین روی زمین‌را باب‌الهیم نه‌ملك‌درد ورانندبگرد سرما

میفرماید بلی لیکن‌اگر انسانی یافت‌شود بایدجان بقربانش کرد بازبطورجدل میگوید شما که گوشت گوسفند میخورید همین حرف در آنجامیآید میگوید گوسفندبرای‌دیگران کشته میشودوما بطفیل‌دیگران سبیلی‌چرب مینمائیم .

۱۲ ـ گویند اسرار بخوردن گوشت کمترمبادر مینمود و گوشت طیور رانمیخورد روزی‌نوکرش خروسی‌راگرفته‌کشت وخوراکی تهیه نمود اسراران‌را نخورد نوکر گفت چه‌تفاوت است‌مابین‌گوشت خروس‌و گوشت گوسفند اسرار درجواب گفت گوشت حیوانات را برای جامعه مسلمین‌کشته‌اند مباح‌است منهم بطفیل آنان‌گوشت‌را میخورم اما برای خاطرمن جانداری رابکشند راضی‌نمیشوم

۱۳ ـ افتخارطالقانی متوفی‌هزاروسیصدوچهل‌وچهارهجری‌قمری از حکماء بود و ازشاگردان اسرار است‌میگفت :

حاج ملاهادی سبزواری نزدیك بموت‌خود در خانه‌درس‌میگفت و درآخردرس گفت‌تجلی واحد . متجلی‌له واحدتاکی‌بگویم سرم‌دام‌دام گرفت من کانت آخر کلمته لااله‌الاالله وجبت له‌الجنة‌و فوت نمودوحالت سبات به اوردی‌داد (که شبیه بخواب است که تمام اعضاء بی‌حس‌میشود)

۱٤ ـ حاج‌شیخ عبدالنبی‌نوری مجتهد معروف‌تهران‌سفری‌بمشهد رفت نزدیك به سبزوار راه‌را گم‌میکند بزحمت زیادی راه را پیدا و در سبزوار خدمت اسرار رسید حکیم گفت شما در این‌سفر بزحمت افتادید

که راه را گم کردید دو نفر پیدا شدند راه را بشما نمایاندند حاج شیخ میگوید تصور کردم شاید آن دو نفر از بستگان اسرار باشند که بایشان خبر دادند. اسرار گفت فرزند بیخود مال خود را هدر مکن کیمیا علم است و فقه آل محمد تحصیل کنید بهترین کیمیاها خواهد بود تعجب نمودم و بر اثر فرمایش ایشان کیمیارا تعقیب ننموده در پی تحصیل علم رفتم آنچه دارم از برکت فرمایش ایشان است.

۱۵ ـ ملا آقای مجتهد دربندی[1] بقصد زیارت مشهد به سبزوار رفت و تمام اهالی شهر بدیدارش رفتند و حکیم سبزواری چون حکیمی گوشه گیر و مرتاضی بود بدیدن دربندی نرفت این معنی بوی گران آمده روزی بمنبر رفت و شروع بکلمات توهین آمیز به عرفان و حکما و عرفا نمود

---

۱ ـ آخوند ملا آقای مجتهد دربندی صاحب خزاین و اسرار الشهاده و سعادات ناصری وغیرها که در شهرت و اعتبار و نفاذ امر و انتشار صیت و علو قدر تالی حاج شیخ مرتضی انصاری کما کان میشد در حشمت و شکوه و مهابت و دلیری میان ابناء سلسله علمیه امتیازی بین داشت از فرقه مابیه زخمی برصورت شریفش بود بعد از چندین سال مجاورت مشاهد مقدسه عراق بتهران آمد و مقدم مکرمش با انواع تشریفات و احترامات پذیرفته شد در ایام عشر اول محرم هرساله بپای منبر وی ازدحامی عجیب فراهم میگردید و در روز عاشورا مخصوصا از وی عادات دیو ساران در جوامع مواج از تعزیه داران بصدور میرسید بی اختیار عمامه برزمین می کوفت و گریبان چاك میزد و برسر خاك میریخت الغرض در حب اهل البیت (ع) رتبه رفیع داشت و در تعصب شریعت مقدسه مقامی منیع فوت وی در سال ۱۲۸۶ هجری در تهران اتفاق افتاد ص ۱۳۹ باب دهم المآثر و الآثار چاپ تهران

نگارنده این سطور گوید فاضل دربندی مردی ساده و بی آلایش بود و کتاب هائی که در تاریخ و رثاء ائمه اطهار (ع) نوشته است مورد توجه و اعتماد بیشتر روضه خوانها میباشد متاسفانه از لحاظ تاریخی و اعتبار بـی اهمیت است و احساسات و حالات روحی و مذهبی خود را بصورت حقیقت تاریخی در آورد و در باره شهدا و ایام عزاداری مطالبی نوشت که مصادر معتبر تاریخی و مذهبی برای آنها نداریم

مزیتی که تالیفات فاضل دربندی دارد آنستکه در فلسفه و اسرار شهادت مطالب نیکوئی دارد که در خلال کلمات اغراق آمیز و بدون ماخذ نوشته است.

وپیغام داده بود که کسیکه نماز جنازه نمیرود و بزیارت حضرت رضا (ع) مشرف نمیشود حالش چطور است . شنوندگان کم کم از اطراف دربندی پراکنده شدند فاضل دربندی علت را پرسید گفتند که اهالی سبزوار اعتقاد تامی به اسرار دارند وچون اسائه ادب نسبت باو شد مردم از شما گریزان شدند دربندی ناچار ترك سبزوار را گفت وعازم مشهد شد و دیگر درباره حکیم سبزواری سخنی نگفت .!!

۱٦ ـ اسرار در بیرون شهر سبزوار باغی داشت روزهای تعطیل را باشاگردان بباغ میرفت وقتی در موسم زردالو شاگرد ها مشغول خوردن بودند وزردالوهای خوب را ازدرخت چیده میخوردند زردالوئی برزمین افتاده حکیم همان را از زمین برداشت وپاك کرد وخورد شاگردان تعجب کردند که با این همه زردآلوهای خوب این چرا ؟

حکیم خندیده گفت مگر نه این است که کمال وجوگی زردآلو این است که جزء بدن انسان بشود این زردالوی برخاك افتاده هم این حق را دارد .

۱۷ ـ اسرار درجوانی در اصفهان مشغول تحصیل بود از ولایت کاغذ هائی برایش میرسیدولی حکیم هیچ یك از آنهارا نمیخواند که مبادا مطالب مشغول کننده‌ای داشته باشد وفکر شمارا از تحصیل بازدارد همه آن کاغذهارا در زیر پرتوشك خود میگذاشت بالاخره پس از چند سال که تحصیلاتش تمام شد وقصد بازگشت داشت آن نامه‌هارا از زیر پرتوشك درآورده یکی یکی خواندن درآن نامه‌ها نامه‌ای بود از پیش که خبر فوت یکی از آشنایانش بود حکیم شکر کرد که در آن هنگام این نامه‌را نخوانده بودوگرنه تاچندی ازدرس وعلم بازمیماند : !

۱۸ ـ گویند در زمان اسرار یك نفر مبلغ بابی بسبزوار آمده بود مردم بحکیم گفتند خوب است اجازه بدهید این شخص بیاید بمحضرتان ومطالبش را بگوید ببینیم چه حرف حسابی دارد حکیم گفت این کار برای کسی خوب است که درمعتقدات خود شك داشته باشد نه برای ما که به علم خود اطمینان داریم .

۱۹ـ گویند اسرار اولین دفعه که صنعت عکاسی را دید سخت متعجب شده میگفت این صنعت با قواعد مادرست در نمی آید مگر نه این است که اعراض قابل انتقال نیستند ؟!

۲۰ ـ گویند هنگامیکه سالارالدوله یاغی شده بود حسام الدوله مامور دستگیری او شده بود درسبزوار جو برای علیق دواب حواله میدهند من جمله سه خروار قبض جو دست ماموری باسم حاج عبدالوهاب بوده در بین راه مأمور برمیخورد باسرار بواسطه کهنه گی لباس حاج ملاهادی را نشناخته میگوید آخوند به بین این قبض باسم کیست قبض را گرفته میگوید بیابرویم جورا بدهم فوراً بناظر خود حواله میدهد مأمور گرفته میرود صبح می بیند آن جو پیش هر اسبی که ریخته اند نخورده خیال میکنند اسبها ناخوش شده اند خبر بحسام السلطنه میرسد پس از تحقیق معلوم میشود جو از اسرار بوده می گویند باو که این از کرامت اواست خودش میاید خدمت اسرار عرض میکند قبض که باسم شما نبوده چرا شما دادید میگوید من نخواستم دلال مظلمه و هادی بظلم بریك مسلمانی بشوم عرض میکند ناظرتان را بفرمائید بیاید جورا تحویل بگیرد میگوید نمیخواهم بروید اسبها خواهند خورد وقتی میروند می بینند که اسبها مشغول خوردن جو هستند حسام السلطنه هم براثر این کرامت خانه ومدرسه حاج ملاهادی را مأمن و

بست قرار میدهد هر کس از بستگان و یاوران سالارالدوله بانجا پناهنده میشد در امان بود و این داستان هنوز در سبزوار برسر زبانهااست

۲۱ ـ گویند هنگامیکه ناصرالدین شاه بعزم مشهد میخواست حرکت نماید دربین راه درویشی را می بیند گویا حالت منتظره داشته در کنار راه بمأمورین میگوید بشاه بگوئید وقتی به سبزوار رفت حاج ملاـ هادی را ملاقات نمود ازقول من بایشان سلام برساند.

مأمورین حمل برجنون میکنند بشاه عرض میکنند دیوانه بود وقتیکه درسبزوار شاه بدیدن اسرار میرود دربین آنکه همان فراش که با درویش ملاقات کرده می آید بحضور حکیم میگوید گرچه شما سلام آن درویش را بما نرسانیدید لکن سلام او بما رسید. شاه میپرسد سلام کی و کدام درویش؟ قضیه پیغام درویش را بشاه عرض میکنند میگویند چون حمل بر جنون کردیم پیغامش را نرساندیم.

۲۲ ـ گویند درهمان سفر دربین راه مستوفی ازشاه میپرسید آیا درسبزوار ازعلماء ملاقات خواهید کرد میگوید ازشریعتمدار بلی مقصود مستوفی حاج ملاهادی بوده بازمیگوید ازحکیم چه؟ میگوید البته دستی هم بریش او خواهم زد درمجلسی که شاه بدیدار اسرار رفت ناصرالدین شاه میپرسد زندگی شما چه جوراست حاج ملاهادی میگوید اگر شاه دستی بریش ما بمالد خوب خواهد شد.

۲۳ ـ گویند که در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه سالار که حاکم خراسان بود[1] علم طغیان برافراشت و تمام خراسان راتصرف کرد ولشکر

---

۱ ـ طغیان حسنخان سالار قاجار درخراسان وسوق عساکر بان سامان به سرداری سلطانمراد میرزا حسام السلطنه وقتل سالار و سایر اشرار و انتظام کلیه جهات شرقیه ایران وتاریخ این ماجریات ازپنجم ذیحجة الحرام سنه ۱۲۶۴ است تا ۱۵ شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۶۶ المآثر والآثار چاپ تهران.

بسبزوار فرستاد که اهالی آنجا تسلیم وی شوند . سبزواریها پس از اجتماع وصحبت های زیاد تصمیم گرفتند که از اسرار هم کسب تکلیف نمایند و حکیم را در اجتماع خود دعوت کردند اسرار گفت مردی گوشه گیر هستم و هیچوقت دخالت در کارها نکرده ام و سالی سیزده تومان مالیات من است هر کس دولت باشد باو میدهم و دخالت هم در اینگونه امور نکرده و نمیکنم در هنگامی که خواست از آن اجتماعات جدا شود باهالی گفت (سالارالدوله فقط خراسان را تصرف کرده است و ناصرالدین شاه در تمام ایران سلطنت میکند و تنها ایل شاهسون میتوانند خراسان را تصرف کنند چگونه میتوانیم با سالار همراهی کنیم) و از اجتماع بیرون رفت مردم سبزوار گفته حکیم را حجت دانسته و قریب دوسال با سالار بکمك دولت جنگیدند و خرابیها و خسارتهائی دیدند و تاکنون آثار ویرانه ها وخسارتها در سبزوار باقی است .

۲٤ ــ گویند که ناصرالدین شاه درسفر خراسان درسبزوار بخانه حاج ملاهادی سبزواری رفت خربزه ای خارج کرده روی طاقچه گذاشته شده بود وقتی که ناصرالدین شاه به اطاق حکیم وارد شد حاج ملاهادی سبزواری این شعر سعدی را خواند

گرخانه محقر است و تاریك بر دیده روشنت نشانم

۲٥ ــ گویند هنگامیکه ناصرالدین شاه قاجار بزیارت حاج ملا هادی درسبزوار نایل شده بود ازسبزوار تقاضای هدیه ای نمود حاجی مقداری کشمش سبز سبزوار را بشهریار تقدیم کرد پادشاه آنها را باخود بتهران آورد دراندرون حرمسرای شهریارانه همه کشمش را غنمت گزافی از ناصرالدینشاه قاجار خریدار بودند

۲۶ ـ حکایت کنند بچه پلنگی‌را برسم تعارف برای اسرار آورده بودند. پلنك بچه درخانه حکیم بود وغالباً سرخود را به توشکی که حکیم روی آن مینشست میگذاشت و آرام ورام بود تا پلنك بزرك شد بوی گفتند پلنك ماده است وازحظ حیوانی بی بهره مانده است حکیم اجازه دادکه پلنك را بصحرا برده و آزاد میکنند. پلنك را بصحرا بردند ودرکنار کوهی آزادش گذاشتند بعد از دو روز دیدند که پلنك بخانه اسرار بازگشت معلوم شد که زنگی در گردن حیوان آویخته بود و دراثر صدای زنك جانوران ازوی گریزان شدند زنك رااز گردن حیوان بیرون آوردند وپلنك رادوباره بصحرا برده و آزادش کردند.

۲۷ ـ گویند سید فاضلی بنام سید ابوطالب اصفهانی بودمیگفت تمام مردم ایران سبزواریانرا تکفیرمیکردند وآنان شاگردان اسرارر کافر میپنداشتند وتمام شاگردان حکیم راتکفیر کردند ناچارشدم که ترك سبزواررا گویم وبمحضر حاج ملا هادی در سبزوار شتافتم وماجرا راگفتم که اکنون چه بایدکرد. حکیم گفت فرزند کارکه باینجا کشید ترك مدرسه وسبزواررا بگوئید زینهاردانش راوسیله روزی قرارندهید چه هر کس ازراه علم خود روزی خورد بهره ای از زندگانی نخواهد برد ناچارترك سبزواررا گفتم وبسیاری ازعلماء واقطاب ومدعیان‌طریقت و تذهیب را از نزدیك دیدم دانستم که بیشتر آنـان دکان است ترك همه را کرد.

۲۸ ـ گویند حکیم سبز واری از زن نخستین خود پسری بنـام محمد داشت که بسیارفاضل بود وشرحی برمنظومه پدر نوشت وچون مفصل بود مورد پسند قرارنگرفت ومدتها کتاب پدررادرس میگفت و

حکیم دلبستگی بسیاری باین پسر داشت و هنگامیکه ناصرالدینشاه قاجار درخانه اسرار داشت ازفرزندش جویا شد .

حکیم گفت فرزندانی چند دارم و هرگاه محمد نبود عقیم بودم مگرمحمد نام مرا زنده نگاهدارد دریغا که پس ازدو سال که از وفات حکیم گذشت این فرزند برومند هم درسال هزار و دویست و نود و یك بپدر نوشت .

۲۹ ـ گویند آخوند ملامحمدفرزندحکیم سبزواری پس از وفات پدر حوزه درس را مراتب داشت و تا دوسال که بعد ازحکیم زنده بود بقیه کتاب اسفار اربعه را که پدر ناتمام گذاشته بود برای طلاب فلسفه درس میگفت و شاگردان حکمت علاقه بسیاری بفرزند استادخود داشتند .

۳۰ ـ نقل کردند که شاهزاده جناب « جدمحمد هاشم افسررئیس انجمن ادبی ایران » هنگام تشییع جنازه آخوند بسر میزد و فریاد میکشید که ماشاگردان تاکنون خودرابوجودتو تسلیت میدادیم ومیگفتیم

چونکه گل رفت و گلستان شد خراب

بوی گل را از که جوئیم از گلاب

گل زندگانی توپژمرده و رشته عمرت گسسته شد بکدام شخص دل خوش باشیم ودیگر بچه امید دراین شهرتوان بود و پس از شش ماه به بیماری دق درگذشت (۱)

۳۱ ـ تنکابنی در کتاب قصص العلماء خود نوشته است که چون بسبزوار رسیدم خدمت حکیم سبزواری رفتم ونسبت اکسیر باومیدادند

---

۱ ـ رساله شرح زندگانی اسرار سبزواری بقلم آقای اسرار سبزواری چاپ سبزوار و رساله خطی آقای سیداشرف مدرسه سبزواری

پارساترین مردم زمانش بود و ازهیچکس چیزی قبول نمیکرد و بدیدو بازدید نمیرفت و در زندگانی در روز شب باعتدال زیست میکرد و با این وصف درهر هفته مال بسیاری به بینوایان میداد بدین سبب نسبت کیمیا باو میدادند و مردم سبزوار کرامتها از او نقل مینمودند .

بعد از اینکه بدیدار حاج ملاهادی سبزواری رفتم پرسشهائی ازمن کرد و از احوال علماء و حکماء معاصر پرسید حکیم ازمن پرسید که سبب تکفیر شیخ احمد احسائی چه بود ؟ گفتم آنانیکه شیخ را کافر پنداشتند میگفتند در مسئله معاد مذهب شیخ با مذهب صدرالدین شیرازی یکیست!! حکیم گفت مگر ملاصدرا راهم تکفیر کردند گفتم ازقدیم بسر کرزبانهای دانشمندان روحانی جاری بود !!

و باخود گفتم که این مرد در سبزوار نشسته گویا بانك خروس نشنیده و نمیداند که ملاصدری شیرازی را تکفیر کردند . وحکیم ازمن پرسید که شیخ احمد احسائی را چرا کافر پنداشتند گفتم برای اینکه بجای معاد جسمانی بجسم هورقلیائی معتقد است (۱)

۳۳ ـ گویند حکیم سبزواری بی اعتنا بدنیا و مافیها بود که ترك این جهان مادی فانی را نمود و مصداق لکیلاتأسوا علی مافاتکم ولاتفرحوا بما اتاکم گشته بود بمرتبه‌ای که خوب و بد نعمت و نقمت ، بیماری و تندرستی در نظرش یکسان بود و تمام آنهارا ازسوی معشوق خود عین الطاف و همه را نتیجه محض خیر میدانست و خواست خداوندی را میخواست و خودرا مانند مرده‌ای در دست مرده‌شور که هر جور اورا شست‌وشو دهد می انگاشت چنانکه حکایت کنند شخصی از راه امتحان یا حقیقت بوی گفت که امسال شکر خدیرا که کشتها خوب شده بخصوص اراضی شما در

۱ ـ رساله شیخ احمد احسائی بقلم نگارنده چاپ تهران

کمال خوبی است حکیم در پاسخش میگوید «چنین میگویند»

و سال بعد همان شخص بحکیم میگوید امسال زراعتها را آفت فاسد کرد و بخصوص محصول اراضی شما را تماماً از بین برده است. اسرار میگوید « چنین میگویند » واز گفته گوینده نه درسال پیش و نه درسال بعد غمناك وافسرده میشود.

مالکیت در نظر حکیم

۳۴ - گویند هنگامی ناظر املاك حکیم سبزوار گفت که فلانی در کنار زمین های شما زمین دارد ودو جریب اززمین های شما راکه از آب قصبه مشروب میشود تصرف عدوانی نموده است نامه‌ای بنام‌او بنویسید البته پس ازرسیدن نامه زمین را واگذار خواهد نمود.

حکیم درپاسخ میگوید « هیچ نیازی بمطالبه وارسال نامه‌نیست چندسالی زمین‌مزبور علاقه و انتساب بمن داشت‌چندی‌هم اضافه بایشان داشته باشد » از اینجاروشن‌میشود که حاج‌ملاهادی سبزواری ملکیت‌را از راه دانش‌و کارامر اعتباری و اضافی میدانست [1]

۳۵ - گویند حکیم سبزواری در تمام عمریك سوم آخـرشب را بیدار وبارازونیاز وخواندن دعای جوش کبیر و نمازشب سرگرم بود وبا ناله‌وگریه و مناجات درنیمه‌های شب خانواده وی‌درحجره‌های بالاخانه درخواب بودند ازخواب بیدار میگشتند وصدای اسرار را میشنیدند و در تمام مدت تدریس ممکن نشده که بانك موذن بلند شود و ایشان

۱ - رساله شرح احوال حاج‌ملاهادی‌سبزواری بقلم آقای اسراری‌سبزواری ص ۵ چاپ سبزوار ۱۳۳۲

درسی را قطع ننموده و به بیانات خود پایان ندهند و صداشان به اذان بلندنشود !!

۳٦ ـ گویند حکیم سبزواری هیچگاه حتی در روزگاری که شهرسبزواردراثر آموزش وپرورش ایشان دارالعلم وسرچشمه حکمت وعرفان شده ودانشمندان شهرهمه شاگردان وی بودند هرگزعنوان و مقامی برای خود نگرفت اگر گـاهی مردم برای قضاوت بحضر تش میرفتندآنانرا بدیگری راهنمائی مینمود.

وباندازه ای برخلاف بندها و خود نمائیها بود که پس از پایان درس اگربرخی ازشاگردان برای روشن شدن مطلب های درسی و از بین بردن مشکلات بهمراه وی بیرون میآمدند حکیم تا درب مدرسه درنك میکرد وگاهی مینشست تاقضیه حل واشکال علمی ازبین برود تا شاگردان ازپیرامونش پراکنده گشته تابتواندبتنهائی وبدون های‌وهوی بخانه‌اش بازگشت کند

۳۷ ـ گویند باندازه‌ای حکیم سبزواری دراجرای دستور های دیانت پاك اسلامی دقیق بودکه تاپایان عمرو درهنگام پیروی وناتوانی باشدت دل بستگی که بتالیف و تصنیف داشت شخصاً غله ملکی خود را بادست خود وزن میکرد و سهم زکوة آنرا بیرون میآورد و مابین بینوایان پخش مینمود .

وسالیان دوازی عصرهای پنجشنبه تمام بینوایان شهر را در خانه خودگردآورده وشخصاًدرب خانه میایستاد وبهریك ازبینوایان‌بفراخور احوالشان کمك مالی مینمود.

۳۸ ـ حکایت کنند که حکیم سبزواری همه ساله در اواخر ماه

صفرسه شب مجلس سوگواری در خانه اش تشکیل میداد و از فقیران شهردعوت میکرد وسپس روضه خوانیکه براثر کریه الصوتی درسبزوار مجلسش منحصر بخانه اسرار بود بمنبر میرفت و پس ازپایان روضه خوانی نان و آبگوشتی مهیا میکردند و بعد از صرف غذا بهر نفری یك ریال میپرداخت .

۳۹ ـ گویند در آغازجوانی که حکیم سبزواری درمشهد مقدس بتحصیل وریاضت بود دکان های ارثی خودراکم کم فروخت وپول آنرا درراه خدا بخشید .

٤٠ـ حکایت کنند که درآخرهای زندگانی حکیم سبزواری قحطی وکم آبی درسبزوار روی داد و اسرار بیشتر املاك خودرا فروخت ومابین مستحقان پخش کرد وگویند باندازه‌ای دنیا درنظراین‌مرد بزرك کوچك وبی ارزش بود که هرگاه بمانعی برخوردنمیکرد شایدتمام ملك خودرا یك روزه‌در راه‌رضای پروردگار بخشش میکردوچنانکه شنیده شد که‌شخصی بحضورش گفت که شما درویشید چرا ازمال‌خودباقی گذاشته‌ایدوهمه را انفاق ننمودید ؟ در پاسخ گفت تصدیق میکنم ولی چکنم که بچه ها درویش نیستند ؟!!!

گفتگوی حکیم سبزواری باکشیش

٤١ـ حکایت کنند که‌درمحلی ازاصفهان‌ازهرصنفی گروه بسیاری از تماشاچی از کوچك و بزرك و دانا و نادان حاضرشده وبسخنان دانشمندانیکه برای اثبات دعوی‌خود دلیل‌ها وبرهان‌ها برپامیکردند گوش میدادند تا آنکه کشیشی از نصرانیان پس‌ازکشمکش بسیاروجدل‌های بیشمار محکوم و درمانده گردیده و بخیال‌اینکه اطرافیـان رابمسئله قلندری و بعبارت

دیگر بهوچی گری ازمیدان جدل بیرون کند و امر را برمردم مشتبه نماید ازدانشمندان اسلامی جویامی شود « ده بز و بیست خر وسی اسب و چهل گاو وشصت شتر وهفتاد بگیر و به بند چیست » و اگر این پرسش را پاسخ دادید قضیه را حل نمودید تمام دعاوی و برهان های شما درست وقیاس های شما به نتیجه میرسد و آنگاه اعتراف واقرار بر مغلوبیت و بی اساسی بودن سخنانم مینمایم وگرنه شما بر باطل بودن مدعای خود باور نمائید

این پرسش بیمورد و بی مناسب تمام ذهن ها را پریشان وهمه دانشمندان را باندیشه انداخت در آن زمان حکیم سبزواری که جوانی غریب وطلبه ای گمنام بود و در ردیف تماشاچیان بشمار میرفت قدم پیش نهاد و باکمال احترام ازدانشمندان مجلس اجازه خواست که پرسش قلندری کشیش را بوی واگذار نمایند ، دانشمندان درخواست ایشان را پذیرفته و در ردیف خود محلی برای او قرار دادند درین هنگام تمام مردم گردن ها را کشیده وچشم ها بوی دوخته و نگران شدند که چگونه این جوان مجهول پاسخ ترسا را خواهد داد سپس اسرار خاموشی مجلس را درهم شکست و باخوشروئی وگشاده روئی خطاب به کشیش نمود وبابیانی بسیار جالب آغاز سخن نموده وچنین معما را حل نمود

آقای محترم پرسش شما کنایه و استعاره ازحالات و اطوار یست که انسان را ازسن کودکی وجوانی تارسیدن بمرتبه پیری دست میدهد و درهرمرحله ازمرحله های عمر و زندگانی فطرت وطبع بشر مقتضی حالات وبروز کیفیاتی است که در اوقات دیگر عمر گذشته مر اینکه آن کردار از آدمی دور است که ازوی صادر گردد ازمردی هم که سنشان نیز مقتضی آن گونه رفتار است هر گاه به بیند بنظر و عقیده امر نامناسب وزشت میآید

وبشر درنخستین مرحله زندگانی به بزکه حیوانی است بازی گوش وبا
جست وخیز شباهت تمام دارد و ازپنج سالگی باین رفتار آغاز نموده و
بیشتر درپانزده سالگی این حالت پایان می یابد و بحران این روش وطرز
اخلاق این مرتبه ازعمردرسن ده سالگی است که پیش از آن رو بشدت
بوده وسپس کم کم ناتوان گردیده و بکلی این حالت از بین میرود وپس ازطی
این منزل وارد مرحله شهوترانی شده و اندك اندك این شیوه و رویه
زیاد میشود تاسن بیست سالگی که آخرین مرتبه نیرو وشدت است که
شبیه خرمیشود « زیرا این حیوان در این صفت تخصص دارد و از سایر
جانوران ممتاز است » سپس این حالت نیزروبه کمی میرود تاسن بیست و
پنج سالگی که بیشترشدت این غریزه را ازدست داده و آغاز در سلوك
وسیرحالت سوم که فراست وتیزهوشی وچست و چابکی است میکند .
صورت و کمال این حالت درسن سی سالگی است وسپس این حالهم مانند
حالهای گذشته روبه سستی و ناتوانی گذاشته ودربسیاری از نوع بشر در
سن سی وپنج سالگی این صفت پایان پذیرد وبهمان شدت وقدرت نخستین
باقی نمیماندو پس از این مرتبه سنگینی و وقاری برای انسان بدست میآید
مانند گاو که راه رفتنش باوقارخاصی همراه است بنابراین در این مرحله از
عمرطرزرفتار آدمی رابگاو تشبیه نموده اند وحسد کمال وقار وسنگینی
دربشر درسن چهل سالگی است وسپس کم کم این حالت از بین رفته وحالت
شتری که دوربینی وصبر وطاقت درحوادث زندگانی است بدست میآید
و آخرین بحران این رویه در شصت سالگی است زیرا این حالت
نیز مانند حالات دیگر از بین میرود در این هنگام چون انسان خودش
را از کار افتاده و زمین گیر می بیند با تجربه هائی که در مدت عمر
حاصل نموده وبرفایده ها و اهمیت ثروت وقدروقیمت آن کاملا پی برده

بسیار آزمندوحریص میگردد بطوریکه از اول کودکی تا آن وقت چنان مشتاق بگردم آوردن مال درخود ندیده است آری او باندازه‌ای درچنگال آز گرفتار میشود که اگر بتواند میخواهد درآمد موهوم آینده را نیز هم اکنون بدست آورده ودرصندوقی نهاده و در آن را بسته ویکدینار بهیچ کس ندهد تا آنجاکه اگر این طبیعت کشنده «پناه برخدا» شدت پیدا کندممکن است بحدی برسد که برای گذراندن روزی خودهم ازصندوق پس انداز باندازه نیازمندی مصرف ننماید»

چون حکیم سبزواری بیانات خودرا باینجا میرساند صدای آفرین ازخواص وعوام بلندمیشود و کم کم داستان گفتگو با ترسا بزرك شده و انعکاس خوبی در آن محیط پیدامیکند ومشهورمیگردد.

۴۲ـ حکایت کنند که حکیم سبزواری بابیانی سحرانگیز درس میگفت که بمصداق « وان من البیان لسحراً» بود بطوری که هرشنونده‌ای را از حال طبیعی بیرون و مفتون سخنان بلند خود میکرد و اگر شنونده کم استعداد میبود حالت جذبه و بیخودی باو دست میداد و خودش ازبین میرفت وچنانکه یکی ازشاگردان درسش دروصف حکیم سروده وچگونگی تعلیم وبیان وی راگفته که چهارده نفر دراثرحضور درحوزه درسش نتوانستند کاملا دانه های حقیقت ومعرفت را بچینند وجواهردقایق حکمت بالاخره سپهسالار عقل مغلوب جذبه گشته و در وادی بهت وسرگردانی سرگشته شدند و هرکدام از شدت شوق خود را بدام بلائی دچار وهریك از عشق بسیاربورطه‌ای گرفتارمی کنند.

آن یکی خود را بدریا کرد غرق

دیگری خود را به آتش کرد حرق

بنابراین نظر حکیم براین توجه داشت ورویه‌اش براین قرار گرفته بود که تاشاگردان رانمی آزمود ومستعد وقابل نمیدید ازحضوردرحوزه درس عذر می‌خواست چنانکه بیکی ازشاگردان گفت « فرزند در آغاز بدرس فرزندم تشریف ببرید و مقدمات فلسفه و کلام و منطق را کاملا تحصیل فرمائید سپس بدینجاحاضرشوید وبارها گفته‌ام «که راضی نیستم اشخاصی کم استعداد و مقدمات فلسفه را ندیده در مجلس درس من حاضر شوند . »

۴۳ـ گویندخصوصیات تدریس حکیم‌سبزواری‌منحصر به‌خودش بود وتمام خوبی راازمعنی وصورت ظاهر و باطن که سبب جذابیت باشد موجود بود نخست خیلی خوش بیان و نمکین و دلربا و دل چسب بود دوم بیاناتش بسیار باحرارت‌ومستانه بود بطوری که‌وقتی‌درس بپایان‌میرسید یکی دومتر ازمکانی که در آغاز بدرس قرارداشت در نتیجه غفلت و بیخود درپیش میرفت و روزی تقریباً صد شعرعربی وفارسی و یك‌جزء قرآن با چندحدیث و روایت شاهد بر مطلب و موضوع درس تقریر میکرد .

خودکشی درویش مجذوب

۴۴ـ حکایت کنند درویشی که چندان استعداد علمی نداشت‌قضارا بمدرسه‌حاج‌ملاهادی‌سبزواری واردشد وچون صدای مدرس وهمهمه شاگردان بگوشش رسید ذوق و شوق شنیدن و عشق دیدن حوزه درس در مغز درویش ایجاد گشت وخود را درگوشه مدرس جای داد و با تمام نیرو وسراسرگوش توجه بسخنان حکیمانه وعارفانه اسرار نمود ولی کم کم حالت بیخودی و جذبه باو دست داد تا اینکه بدون اراده جای خود

را ترك گفته و برخاست و در میان مجلس روبروی استاد ایستاد و با گفتن « فقیر باما باش » جلو رفت و تا زانو بزانو متصل باستاد نشست. و کتاب اسفار اربعه صدرالدین شیرازی راکه مشغول تدریس آن بودند روی هم گذاشت و برسر وروی حکیم بوسه ها زد و آنگاه سر در دامان اسرار نهاد ولاجرم درس تعطیل شد.

استاد شاگردان راکه ازدیدار این منظره شگفت انگیز وتعطیل درس عصبانی شده بودند امر بخاموشی نمود و جبران نا تمامی درس راباینده موکول فرمود و آنگاه از جای برخاست ورشته یگانگی و پیوستگی شاگردان پراکنده ورشته آراء واخلاق آنان گسسته گشت وروز بعد در هنگام درس کم کم حواس ها متوجه بیان استاد شد و حکیم چون دریای مواج خروشان گردید ناگهان درویش مجذوب وارد و بدون درنك در پیش حکیم قرار گرفته و باوردروز گذشته « فقیر با ما باش » سرگرم شد ولی روز دوم مستی وی زیاد تر و اندکی هم از نزاکت و ادب بیرون رفت خلاصه آن روز هم درس تعطیل گردید و شاگردان با کمال تأسف هر یك به حجره خویش رفتند.

چون روز سوم شد شاگردان درپیرامون حکیم پروانه‌وار گرد میآیند هنوز از نکهت بیان اسرار استفاده ننموده و جام قلب ایشان از داروی معانی بهره‌ای نبرده بود که ناگهان درویش قدم بقربانگاه عشق خود میگذارد و دیوانه وار سر بزانوی حکیم مینهد سپس حرکت نموده و کتابرا برداشته بگوشه ای از مدارس پرتاب میکند ومیگوید « اینها چیست ؟! فقیر باما باش ! » در اینحال لباس های اسرار

راپاره کرده ومرتباً بسر وصورتش بوسه میزند حکیم که اینحال رااز فقیر مجذوب دید بدون درنك درس را ترك گفت درویش هم پروانه وار بگردش میگردید شاگردان چون درویش بیچاره را بدینگونه بیخود دیدند برای جلوگیری ازجنجال وغوغا از بازارکه خط سیراستاد بوده ونظر بحفظ جان حکیم درویش را گرفته و استاد را از مدرسه بیرون بردند ودرب مدرسه را هم قفل کردند درویش چون درب مدرسه را بسته دید و جدائی و دوری را ما بین خود و محبوب خویش حس کرد آتش عشق ومحبتش بیش از پیش شعله ور گردید و ببهانه رفتن سر خلوت جمعیت راغافلگیر نموده وخودرا روی بام مدرسه رساند و بالای بام درب مدرسه آمد و بآواز بلند بانك زد « فقیر کجا رفتی صبر کن که آمدم ! » وناگهان خودرا از سردرب که تقریباً ده متر بلندی داشت بزیر افکنده وفوری روانش از کالبدبدن بیرون‌رفت جسد اورااستاد بهمراه شاگردان تشییع نمودند ودفن نمودند.[1]

۵- شعر وشاعری اسرار

اسرارصاحب‌ذوقی لطیف وحکیمانه‌بود وبسیاری ازنکات‌عرفانی و فلسفی‌را بنظم درآورد و ازلحاظ ادبی شعرش‌متوسط است وچندغزل خوب دارد که درکمال زیبائی و لطافت میباشد مخصوصاً یکی از آنها ازلحاظ جزالت‌و استحکام‌رنك وبوی اشعار شورانگیز حافظ را دارد و آن‌غزل این‌است

۱ ــ داستانهای بسیاری ازکرامت‌های حکیم سبزواری حکایت کنند که در رساله‌های شرح‌زندگانی حاج ملا هادی سبزواری بقلم آقای اسراری سبزواری چاپ سبزوار و رساله اقامی سید اشرف مدرسی سبزواری « که هنوز چهاپ نشده است » و رساله نگارنده ناچیز این سطور در سال اول مجله جلوه چاپ تهران مفصلا بحث شده است .

ما ز میخانه عشقیم گدایانی چند
باده نوشان و خموشان و خروشانی چند

ای که در حضرت او یافته ای یار ببر
عرصه بندگی بی سروسامانی چند

کای شه کشور حسن و ملك وملك وجود
منتظر بر سر راهند غلامانی چند

عشق صلح کل و باقی همه جنك است وجدل
عاشقان جمع وفرق جمع پریشانی چند

سخن عشق یکی بود ولی آوردند
این سخنها بمیان زمزه نادانی چند

آن که جوید حرمش کو بسر کوی دل ای
نیست حاجت که کند قطع بیابانی چند

زاهدا باده فروشان بگذر دین مفروش
خرده بین هاست درین حلقه رندانی چند

نه در اختر حرکت بود و نه در قطب سکون
گر نبودی بزمین خاك نشینانی چند

ایکه مغرور به جاه دوسه روزی برما
کشش سلسله دهر بود آنی چند

هردو اسرار که بر روی دلت بربندند
رو گشایش طلب از همت مردانی چند[1]

---

۱ – دیوان اسرار ص۵۹ طبع تهران ۱۳۰۰ هجری قمری

***

شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست
منظری روی تو زیب نظر نیست که نیست (۱)

نیست یک مرغ ولی کش نفکندی بقفس
تیر بیداد تو تا پرپری نیست که نیست

ز فغانم ز فراق رخ و زلفت بفغان
سگ کویت همه شب تاسحری نیست که نیست

نه همین ازغم اوسینه ماصد چاک است
داغ اولاله صفت برجگری نیست که نیست

موسئی نیست که دعوی اناالحق شنود
ورنه این زمزمه اندرشجری نیست که نیست

چشم ما دیده خفاش بود ورنه ترا
پرتوحسن بدیوار ودری نیست که نیست

---

۱ – دیوان اسرار ص ۳۰

* نفی النفی – آنست که اثبات عموم وصفی را کنند باینکه نفی آنرا ازافراد انکار نماید و نفی در نفی مقتضی است واین طرز ازلطایف کلام بلغا ومستدرکات مؤلف است (حافظ)

اشک غمازمن ازسرخ برآید چه عجب
خجل ازکرده خودپرده دری نیست که نیست

تا دم ازشام سرزلف توهر جا نزنند
با صبا گفت وشنیدم سحری نیست که نیست

آب چشمم که براومنت خاك درتست
زیرصدمنت اوخاك دری نیست که نیست

وهمچنین است تمام این غزل چه ردیف یعنی همان جمله (نیست که نیست) واجب التکرار است

حاجی ملاهادی سبزواری

موسئی نیست که تارمز اناالحق شنود
ور نه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست

ازکتاب ابدع البدایع درفن بدیع ازمولفات حاج میرزامحمدحسین شمس-العلماء گرگانی طبع تهران شهررجب ۱۲۲۸ ص ۴۰–۴۰۱

گوش اسرارشنو نیست وگر نه اسرار
برش از عالم معنی خبری نیست که نیست

***

ای بره نعـره زنان دوست دوست
گر بحرم گر بدیر کیست جزاوست اوست
پرده ندا رد جمال غیر صفات جلال
نیست براین رخ نقاب نیست براین مغز پوست
جامه‌در آن گل‌از آن نعره‌زنان بلبلان
غنچه بپیچد بخود خون بدانش توبتوست
دم‌چوفرورفت‌هاست‌هوست چو بیرون‌رود
یعنی از اودر همه هر نفسی های و هوست
یاربکوی دلست کوی چوسر گشته کوی
بحر بجویست‌وجوی‌این همه‌درجستجوست
باهمه پنهانیش هست دراعیان عیان
باهمه بیرنگیش در همه ذورنك وبواست
یاردراین انجمن یوسف سیمین‌بدن
آینه خا نــه جهان او بهمه رو بــرا ست
پرده حجازی بساز یا بعراقــی نواز
غیریکی نیست رازمختلف ازگفتگو است
مخزن اسرار اوست سر سوید ای دل
درپیس اسرار باز دربدر و کوبکو است

دلدارچومغزاست وجهان جمله چوپوست
ناید بنظر مرا بجز جلوه دوست
مردم ره کعبه و حرم پیمایند
دردیده اسرار همه خانه اوست

ای‌ذات توزاغراض وصفات آمده پاك
کوتاه ز دامان تو دست ادراك
در هر چه نظر کنم تو آئی بنظر
لاظاهر فی الوجود والله سواك

با غیر علی کیم سر و برك بود
جز نورعلی نیست اگر درك بود
گویند دم مرك توان دید ترا
ایکاش که هر دمم دم مرك بود

۶ـ نظری بفلسفه اسرار سبزواری

سبزواری مکتب مستقلی درفلسفه ندارد بعبارت دیگر استقلال فکری نداشته‌است وی بیشتر درپیرامون سخنان ملاصدرای شیرازی بخصوص درشواهدالربوبیه وکتاب اسفار اربعه مطالعه‌میکرد وبسیاری از مباحث منظومه و شرح منظومه خودرا درامور عامه‌غالباً ازکتاب شوارق ملا- عبدالرزاق لاهیجی و درسایرمباحث اغلب‌ازاسفار وشرح اشارات و شرح حکمة‌الاشراق وبعضی کتب میرداماد مانندقبسات فراهم آورده است امورعامه را نیز در مواردیکه شوارق باسلیقه و مسلك وی وفق نمیداد

بکلمات ملاصدرا متوجه بوده‌است ازقبیل مباحث وجود وماهیت کلمات ملاصدرا را متوجه‌بوده است منظومه سبزواری‌که اهم مؤلفات‌وی است ازنظر بلاغت و نظم‌عربی‌چون چندان ارزشی ندارد ولی ازجهت مشتمل بودن برمباحث فلسفه میتوان‌گفت جامع‌ترین کتابی است‌که دوره کامل منطق وفلسفه را باکمال اختصار در بردارد. شرح منظومه در فلسفه همانندکفایة الاصول در اصول فقه و منطق تجرید درمنطق وتجرید در کلام میباشد که کلیه مباحث فن را مطابق آخرین روش معمول فلسفه یعنی فلسفه ملاصدرا را جامع است درشرح منظومه‌گاهی اتفاقا مشاهده میشود‌که مرحوم سبزواری‌باصدرالدین شیرازی مخالفت کرده‌ولی‌پس‌از امعان نظر دانسته میشودکه حاجی ملاهادی مخالفت اساسی باملاصدرا ندارد مثلا درباب‌وجود ذهنی که ملاصدرا علم را حقیقةً از مقوله کیف دانسته وبالعرض ازمقوله معلوم شمرده بدین معنی که‌اگرمعلوم‌ازمقوله کم است کم را اگر از مقوله وضع است وضع ولی حقیقة علم از مقوله کیف است‌وتحت مقوله معلوم بالعرض‌است. نه‌برسبیل حقیقت حکیم سبزواری باوی مخالفت کرده‌است وهم‌چنان که‌ملاصدرا علم را از مقوله معلوم بالعرض دانسته‌است وهم‌ازمقوله‌کیف‌بالعرض‌است و بلکه علم را از سنخ وجود دانسته که‌تحت هیچ‌مقوله واقع نمیشود بنابراین‌جمع‌بین دوقول ملا صدرای شیرازی و جلال‌الدین محقق دوانی کرده است یعنی دوانی علم‌را ازمقوله کیف‌میداند بالعرض وملاصدراعلم را ازمقوله‌کیف میداند حقیقة.

پس ملاجلال‌الدین علم را از مقوله معلوم میداند بالذات و از مقوله‌کیف میداندبالعرض وملاصدرا علم‌را ازمقوله معلوم‌میداندبالعرض

و ازمقوله کیف میداند بالذات مرحوم سبزواری بین این دو قول جمع کرده است .

ازهریك چیزی گرفته وچیزی حذف کرده است پس ازقول ملاصدرا این مطلب را که علم ازمقوله معلوم است بالعرض گرفته و این قول را که از مقوله کیف است بالذات آنرا ترك کرده است ازقول ملاجلال که علم از مقوله معلوم است بالذات ترك کرده و این مطلب را که علم ازمقوله کیف است بالعرض پذیرفته است بنابراین سبزواری علم را (وجود ذهنی) از مقوله کیف میداندولی بالعرض و ازمقوله معلوم میداندولی بالعرض پس علم را درتحت هیچ مقوله ای ذاتاً نمیداند بلکه آنرا ازسنخ وجودمیشمارد که درتحت هیچ مقوله نیست .

و این مطلب را سبزواری از سخنان ملا صدرا و رباب علم واجب و ازمذهب او دراین باب که ازسخنان صوفیه اقتباس و تشریح شده است گرفته است مطلب تازه نیست بلی این مطلب درباب وجود ذهنی تازگی دارد ولی عینا همان است که ملاصدرا وخود حاج ملاهادی بمتابعت وی درباب علم واجب بدان رفته اند ص ۳۰ - ۳۳ ازشرح منظومه چاپ ناصری ونیز ایرادوی برملاصدرا دراتحاد عاقل ومعقول که در شرح منظومه ص ۳۳ و ص ۱۵۸ برملاصدرا وارد آورده مسلك و برهان تضایف ملا- را درباب اتحاد عاقل ومعقول ناتمام دانسته علاوه براینکه شارحان دیگر کلام ملاصدرارا برسبزواری رد کرده اند دراصل مطلب باملاصدرا اختلافی ندارد بلکه کاملا باتحاد عاقل و معقول معتقد است و همه جا از وی پیروی کرده است .

و باز در تعلیقات سبزواری بر کتاب اسفار و در بیان شرح

مطالب ملاصدرا درشرح منظومه ص ۳۶ـ۳۸ درباب اینکه وجودبسیط است و جزء چیزی نیست ایراداتی آقا علی زنوزی در کتاب بدایع الحکم چاپ‌تهران وارد کرده‌است چه‌مقصود ملاصدرا را بخوبی‌دراینجا نیافته بود و برهان وی را که بخوبی که‌شایسته‌است تقریر کند ودرتقریر آن باشتباه افتاده است وهمین‌مطلب‌ملاصدرا را آقای سیدمحمدمشکوة در رساله کلمة التوحید[1] بنحوی بیان وتقریرنموده‌اندکه ایرادات آقاعلی مدرس بر آن تقریر اصلا نمیاید.

وباز درباب وجود رابط از مصطلحات (لفظی) منظومه سبزواری است ص‌٥٦ ـ٦٧ دراینجا مطلب تازه ذکر نشده است و نیزحدوث‌اسمی ص ۷٦ـ ۷۸ ازشرح منظومه ازمصطلحات خاصه خود دانسته است‌وآن نیز مطلب اساسی و تازه نیست و فکر جدیدی برسخنان ملا صدرا نیفزوده است.

درشرح منظومه میگوید که سهل ساوجی صاحب بصائرالنصیریه عوارض را پنج قسم میداند !! معلوم میشود که بصائر در دست حاجی نبود وگرنه درکتاب بصائر عوارض را مطابق قول معروف نوشته‌است.

حاج‌ملاهادی سبزواری باوصف‌اینکه بکتب ومصنفات‌ملامحسن فیض[2] کاشانی چندان مأنوس نبوده است معذلك در مصنفات خود از جهت استشهاد بآیات و اخبار ازفیض کاشانی پیروی کرده است.

کتاب شرح اسماءالحسنی و شرح دعای صباح و اسرارالحکم و حتی حواشی او برشرح منظومه وگاهی متن آن کتاب نیز از آیات و

۱ــ رساله کلمة التوحید بفارسی‌است که بضمیمه قسمتی ازحواشی آقای مشکوة براسفار رابعه دریك‌مجلد درتهران چاپ‌شده‌است در۱۳٤۱ هق

اخبار واشعار عرفا و ذوقیات انباشته است حواشی حاج ملاهادی سبزواری براسفار گرچه مفید است ولی حواشی مرحوم ملاعلی نوری[1] بروشن کردن مطالب متن اسفار بیشتر کمك میکند .

نظر باینکه حاج ملاهادی سبزواری درعلوم دینی نیز دستی داشته گاهی در مباحث فلسفی هم بمبانی اصولی و قواعد فقهی وارد میشود چنانکه درتعلیقات اسفار جلدسوم الهیات اخص درباب عشق فصلی که باین عنوان میباشد (فصل فی عشق الظرفاء والفتیان للوجه الحسان) (که عیناً این عنوان هم ازرساله ابن سینا درعشق ومطالب این فصل ازاین رساله و از رساله اخوان الصفا درعشق گرفته شده است) درباره اینکه برخی ازبزرگانان مریدان را بصورت پرستی وعشق بازی باجوانان امرد تشویق میکردند واین دستور با احکام ظاهری شرع مخالفت دارد حاج ملاهادی سبزواری درحاشیه بر کتاب اسفار گوید .

اجتماع امرونهی دریك موضوع جایز است چنانکه درمورد نماز درخانه غصبی و بیرون رفتن ازمکان غصبی ملاحظه میشود چه درعین حال که شخص به بیروی رفتن ازمکان غصبی مامور است ازتصرف درمکان غصبی ممنوع است پس درعین حال که برای بیرون رفتن از جای غصبی گام میگذارد از همین گام گذاشتن که نحوی از تصرف است ممنوع است بنابراین ممکن است متوسطان ازسالکان بعشق بازی باخوبرویان مامور باشند باوصف اینکه همین امر در شرع انور ممنوع است و سر اینکه مأمورند این است که همه علایق مادی را بگسلند و بیك چیز روی نیکو عشق ورزند تا درنتیجه هنگامیکه بمعایب آن برخوردند یکباره

۲ــ کتاب حواشی براسفار اربعه تالیف ملاعلی نوری نسخه خطی آن در درکتابخانه آقای سیدمحمد مشکوة استاد دانشگاه موجود است.

علایق عالم طبیعت را فرو گزارند سبزواری ذوقی عرفانی نیز داشته؟ گاهی بابرخی ازعرفا نیز مناظره نظمی‌داشته است.

۷- تفسیر قرآن از نظر حکیم سبزواری (۱)

حکیم سبزواری در تالیفات عربی و فارسی خود مانند کتابهای شرح اسماءالحسنی و اسرار الحکم و شرح مثنوی معنوی و نبراس که درحقیقت مجموعه‌هائی است ازخلاصه فلسفه اشراق وفلسفه مشاءقرآن مجید را از نظر حکمت تاویل و تفسیر نمود. و برای دقیق‌ترین معانی فلسفی آیات کتاب آسمانی را شاهد آورد و درحقیقت چاشنی عرفان و حکمت را روشن ساخته است.

در مقدمه کتاب شرح مثنوی خود بعربی نوشته است که چون مثنوی جلال‌الدین بلخی تقریبا تفسیر قرآن میباشد و بیان آیات بینات وتبیان سنت نبوی است و قبساتی ازنور قرآن و فروغی است از اشعه چراغ فروزانی که ازخزینه‌های حکمت قرآن مجید اقتباس شده است این کتاب‌شرحی‌است برلغت فارسی‌وعربی وزیبائی آن وحکیم‌سبزواری باین‌ها اکتفا ننمود آیات قرآن مجید را در برخی از معانی‌ادبی ولغوی و فلسفی شاهدآورده وتفسیر نموده‌است.

گویند هنگامیکه اسرار سبزواری مثنوی معنوی را بحواشی وقار شیرازی دیدگفت هرگاه پیش‌ازاین آن‌را دیده بودم هرگزبتالیف شرح مثنوی مبادرت نمی‌ورزیدم [۲] از این داستان معلوم میشود هدف

۱- اقتباس از کتاب طبقات مفسرین تالیف‌نگاره «خطی»

۲- وقار شیرازی شاعرنامی فارس حاشیه‌ای برکتاب مثنوی نوشته است که بچاپ‌وقار مشهور است در این حاشیه آیه‌های قرآنی را که سخنان مولانا جلال‌الدین بلخی ناظر بآن بوده است و یا ابیاتی‌از مثنوی تفسیرآیه‌ای ازکتاب الهی است وقار نقل نموده است و بعقیده نگارنده نلچیز این سطورکتاب مثنوی چاپ وقار ازبهترین ودقیق‌ترین چاپ‌های‌کتاب‌مثنوی‌است‌که گویند بیست سال درآن کارکرد تا توانست آیات قرآن را با ابیات وفق‌دهد.

حاج ملا هادی سبزواری در تالیف کتاب شرح مثنوی تفسیر بعضی از آیه‌های قرآن و یا کلیاتی است در فهم کتاب آسمانی ودرکتاب اسرار-الحکم درجلد دوم آن در قسمت اسرار نماز سوره‌های الحمد و توحید را تفسیر فلسفی و عرفانی نمود و در کتاب نبراسی آیه‌هائی از طهارت صلوة - زکوة - صوم - حج را تاویل و تفسیر نمود وقسمتی از آیات احکام را تفسیر نموده است و درکتابهای خود مانند شرح اسماءالحسنی و اسرار الحکم و حاشیه‌بر شواهد ربوبیه صدرالدین شیرازی آیات قرآن را تاویل و تفسیر نمود و در دقیق‌ترین معانی و هدفهای بزرك حکیمانه که عقل بزرگترین حکیمان بشری حیران مانده‌اند حکیم سبزواری با بیانی رسا وشورانگیز پس‌از بحث معانی آیات قرآن رابنام شاهد نقل و معنی‌مینماید که میرساند در فهم قرآن مجید روش و ذوق خاصی داشته است‌که شریعت را با طریقت وفق داده‌است.

چون حکیم سبزواری عارفی وارسته و پارسا بود وبظاهرشرع انور اسلامی سخت پای‌بند بود وهرگز از تفسیر قرآن منحرف نشد و تقریباً میتوان گفت آنچه را که محقق سبزواری درباره آیه‌های قرآن بفارسی وعربی نوشته است میانه‌ای است مابین تاویل وتفسیر که‌میتوان گفت پسند خدا و رسول است .

۸ ــ تالیفات اسرار

۱ ـ لئالی منظومه درمنطق ۲ ـ غررالفرائد منظومه در حکمت مکرر چاپ‌شده است‌بهترین چاپ‌آن طبع دوره ناصری‌است.

این دومنظومه باشرح‌و حواشی ازخود اسراراست که‌بعربی‌نوشته شده است . منظومه اسرارازلحاظ شعری در ادبیات‌عرب مهم‌وقابل‌توجه

نیست و دربعضی از ابیات این دو منظومه فاقد مزایای ادبی و شعری عربی است باین جهت برای فهم آن اشعار خود ناظم آن را شرح کرده است ودر بعضی از قسمتهای شرح منظومه حواشی نوشته‌اند وچون در آن حواشی مقید نبوده‌اند مستقلا وارد بحث علمی شده‌اند بهتر حق مطلب را ادا نمودند.

کتاب شرح منظومه از زمان تألیف آن تاکنون از کتب کلاسیك طلاب علوم معقول است که پیش از کتابهای اسفار اربعه ملاصدرای شیرازی وشرح اشارات خواجه نصیرالدین طوسی میخوانند .

حاج ملاهادی سبزواری درمنظومه وشرح حواشی آن یك دوره منطق وحکمت مشاء واشرافی را بطور خلاصه بیان نموده است دربعضی ازمباحث عقیده ابن‌سینا ودر برخی عقیده ملاصدرای شیرازی را با دلیل پذیرفته و ادله دیگران را انتقاد حکیمانه نموده است و خود حکیم سبزواری عقاید جدیدی درحکمت نیاورده اند وهمان آراء وعقاید منطقی وحکیمانه امثال ابن‌سینا وصدرالدین شیرازی راخوب فهمیدو بیان نموده دربعضی از قسمتها موافق بادسته‌ای ومخالف دسته دیگر بوده‌است « آقای سید محمدعلی هبةالدین شهرستانی رساله‌ای بنام« فیض الباری فی اصلاح منظومة السبزواری » بشعرعربی سرودند که در بعضی از ابیات اسرار که کوتاه است ویا نواقص ادبی دارد بشعر اصلاح نمودند وبرای روشن شدن مطلب منظومه یك یادوبیتی را در اول و یا آخر هربیت اسرار اضافه نمودند و یا مصراعی یابیتی را ازاشعار سبزواری اصلاح نموده‌اند

این رساله بضمیمه مقاله نظریه فلسفی (الاستکمال) آقای شهرستانی دربغداد چاپ شده است .

رساله فیض الباری مورد توجه ارباب حکمت قرارنگرفت گرچه

اشعار اقای شهرستانی از لحاظ ادبی درست وصحیح است اما از لحاظ فهم مواد و مطلب منظومه کوتاه بنظر میرسد و آن دقایق ونکاتی راکه اسرار درمنظومه خود درنظر داشت فاقد است .

استاد بزرگوارما حاج شیخ محمدحسین اصفهانی نجفی مؤلف کتاب تعلیقه بر کفایةالاصول طبع تهران که از بزرگان علماء ومدرسین نجف اشرف بودمتوجه نقص ادبی منظومه سبزواری بودند منظومه‌ای بعربی سرودند که در همان اوقاتی که نگارنده ناچیز این سطور در نجف اشرف بود منظومه اصفهانی مورد توجه ارباب معرفت قرار گرفت بدبختانه استادفقیدما موفق بشرح آن نشدند .

۱۱- حواشی شرح منظومه

حاشیه هائی که بر کتاب شرح منظومه سبزواری نوشته اند

۱ ـ حاشیه بر منظومه تألیف محمدبن معصوم علی هیدجی زنجانی مدرس مدرسه منیریه (که درکنار آرامگاه سیدناصرالدین واقع در خیابان خیام .)

متوفی درتهران طبع تهران ۱۳٤٦ به قطع خشتی در ٤۳۲ صفحه حاشیه برمنطق درحدود ۷۹ صفحه وحاشیه برشرح غررالفرائد در ۳٤۱ صفحه میباشد و در قسمت آخر کتاب مختصری از شرح احوال حاج‌ـ ملاهادی سبزواری و آخوندملامحمد هیدجی صاحب حاشیه نوشته شده است وبعداز آن درحدود چهارصفحه چند قاعده کلی در فلسفه قدیم از صاحب حاشیه بعربی نوشته‌اند که برای فهم مرادشرح منظومه مفیداست مؤلف حاشیه چنانکه در شرح احوال خود اشاره می کند از شاگردان حاج میرزاحسین سبزواری ومیرزا ابوالحسن جلوه میباشد .

تمام حواشی وقواعد فلسفی بزبان عربی است وترجمه احوال اسرار

و آخوند هیدجی بفارسی نوشته شده است .

۲ ـ حاشیه‌منظومه تألیف‌استاد بزرگوار آیت‌الله‌حاج‌شیخ‌محمد‌تقی مجتهد آملی چاپ طهران که مفصل‌تر ودقیق‌تر ازحاشیه‌هیدجی‌است

۳ـ حاشیه استاد محقق آقای‌میرزا مهدی مجتهد آشتیانی که‌جلد اول درتهران بچاپ رسید تحقیقات استادی درتعلیقه برمنظومه و کتاب اساس‌التوحید یك‌رشته از دقیق‌ترین بحث‌های فلسفی اشراقی و مشائی است که میتوان مجموعه آن نوشته‌ها را شاهکاری در حکمت یونان و اسلام دانست .

٤ـ شرحی بنام‌شرح مثنوی‌بفارسی تالیف‌سیدحق‌الیقینی‌خراسانی جلد اول‌آن از انتشارات کتابخانه خاور درتهران منتشرشد که مؤلف درمقدمه آن نوشته است که این شرح مثنوی جلال‌الدین رومی است با شرح مزجی شرح منظومه حاج‌ملاهادی سبزواری این کتاب‌معروف است بشرح مثنوی سیدحق‌الیقین‌است .

نمیدانم که شرح مثنوی با شرح منظومه اسرار چه ارتباطی‌دارد؟! و قسمتی‌از ترجمه متن الهیات شفای ابن‌سینا را مشتمل است و باید اذعان‌نمود که این کتاب نه‌شرح مثنوی است ونه‌شرح‌منظومه‌سبزواری؟ بلکه بقول طلاب یك‌مشت ازعرفان‌های‌آب نکشیده را بقالب الفاظ در این کتاب گنجانیده است . اکنون سید تیره بخت در تیمارستان تهران بستری است .

۳ـ دیوان فارسی اسرار در۱۳۷ صفحه بقطع‌وزیری کوچك چاپ سنگی تهران در۱۳۰۰ هجری قمری و یك مرتبه هم ۱۳۱٦ شمسی د طهران بچاپ رسید .

۴ـ شرح دعای جوشن کبیر (عربی) طبع تهران

از ادعیه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و دارای یك قسمت از اسماء الحسنی است که هر قسمتی مشتمل بر مطالب ومعانی مهمی میباشد وحاج ملاهادی سبزواری آنرا شرح فلسفی نموده‌اند .

۵ـ شرح دعاء صباح (عربی) مؤلف فقرات دعاء صباح منسوب بامیرالمؤمنین علیه‌السلام را یك بیك ذکر وبعربی شرح ادبی و حکمی وعرفانی نموده‌است و دربین مطالب باشعار بزرگان عرفان مانند مولوی وعطار وسنائی استشهاد نموده است.

این کتاب با شرح دعای جوشن کبیر که آن هم از حاج ملا هادی سبزواری است در زمان مؤلف آن در تهران چاپ سنگی ممتازی شده.
حاج شیخ عباس علی کیوان قزوینی خلاصه شرح دعاء صباح سبزواری بفارسی ترجمه وچاپ نمود.

۶ـ اسرارالحکم ـ دوجزء در یك مجلد مکرر چاپ شده است طبع دوره ناصری بهترین چاپ‌های آنست این کتاب چنان که مؤلف درمقدمه آن ذکر نموده است درمبدء ومعاد ومشتمل براسرار توحید وعبادات بزبان فارسی است .

۷ـ حاشیه براسفار اربعه ملاصدرای شیرازی که به‌حواشی کتاب اسفار درتهران چاپ‌شده است.

۸ ـ حاشیه برکتاب مفاتح الغیب که به‌حواشی کتاب مزبور در تهران چاپ شده است.

۹ـ حاشیه برمبدء ومعاد ملاصدرای شیرازی که به‌حواشی کتاب مزبور درتهران بطبع رسیده است .

۱۰- حاشیه بر کتاب شواهدالربوبیه‌اخوندملاصدرای شیرازی که بضمیمه کتاب مزبور درتهران بطبع رسیده است .

۱۱- شرح مثنوی بفارسی طبع تهران .

دراین کتاب حاج ملاهادی سبزواری بعضی از کلمات ومباحث مثنوی مولاناجلال‌الدین رومی را بطورخلاصه معنی نموده‌اند .

کسانیکه سر و کاری به‌تتبعات تاریخی دارند میدانند که تصوف یك مبحث تاریخی و فکری است که مربوط باین شرح‌هائیکه تاکنون درباره کتاب مثنوی نوشته‌اند نمیباشد . حکیم سبزواری با تالیف این کتاب خودش را درمثنوی دیده است باین معنیکه عقاید وآراء خود را درمثنوی نمودار ساخت نه‌آنکه مثنوی را ازلحاظ انتقاد تاریخی‌وعلمی موردبحث قرار دهد .

حکیم سبزواری درمقدمه شرح مثنوی بعربی نوشته چون‌مثنوی معنوی در حقیقت کتابی است در تفسیر قرآن بدین جهت مشکلات و اشارات آنرا شرح‌نمود .

۱۳- شرح نبراس

قصیده‌ایست عربی دراسرار عبادات که ناظم آن بعربی‌شرح‌فلسفی وعرفانی دقیقی نموده است ازکتاب طهارت تا کتاب حج را دوبردارد بعضی ازکلمات شیخ عبدالرزاق کاشانی را از اصطلاحات صوفیه اقتباس نموده‌است چاپ گراوری درتهران شده است .

آنچه چاپ نشده‌است

۱- حاشیه برشرح سیوطی برالفیه‌ابن‌مالك در نحو

۲- حاشیه برشرح تجرید محقق لاهیجی

۳ـ راح قراح درعلم بدیع

٤ـ رحیق درعلم بدیع

٥ ـ سؤال و جواب که میتوان آن‌را بمنزله کشکول دانست که شاگردان وی و دیگران هر کدام مطالب مشکله‌ای از اخبار و آیات و رموزات و قواعد حکمی که ظاهراً بین آنها منافات دارد و عبارت‌های مشکل فلاسفه را که بعضی فارسی و برخی بعربی به نظم ونثر پرسش نمودند که خلاصه کتابی است بسیار نفیس ومفید که نسخه منحصر بفرد آن درنزد آقای اسراری‌سبزواری مولف‌رساله شرح احوال‌حکیم‌سبزواری درسبزوار میباشد.

٦ـ رساله‌ای درمحاکمات مابین ملامحسن فیض مولف رساله علم وشارح آن رساله شیخ‌احمد احسائی نموده‌است.

بحث علم پروردگاریکی‌از دقیق‌ترین‌ودلکش‌ترین بحث‌هائی‌است که مابین عرفا وحکما و متکلمان اختلاف‌هائی است که باید گفت قلم اینجا رسید وسر بشکست [1]

۹ ـ تولد و وفات اسرار

اسرار وصیت کرده بود که درهمانجائیکه‌اکنون آرامگاه اواست و درجنوب شرقی شهر سبزوار درگورستان کهنه و در کنارجاده‌قدیم راه مشهدقرارگرفته اورا دفن کنند وپیش از وفات حکیم سبزواری آن زمین‌قطعه زراعتی و ملکی شخصی خود او بود ویك جریت از آن را

۱ ـ درباره تفسیر قرآن ازنظرمحقق فیض‌کاشانی و شیخ احمداحسائی در کتاب طبقات مفسرین بقلم نگارنده مفصلا بحث‌شده‌است.

مخصوص گورستان خود و فرزندان و نوادگان خود قرار داد و بعضی از شاگردانش مانند میرزا اسمعیل طالقانی مشهور بافتخارالحکماء در جنوب شرقی قبر استاد حاج میرزاحسین سبزواری در جنوب قبر حکیم دفن شدند.

مردم سبزوار همه‌شب مخصوصاً شبهای جمعه بآنجا رفته و باخواندن سوره‌های قرآنی طلب مغفرت برایش مینمایند و گاهی هم متوسل بروح پرفتوحش شده در کارها وحل مشکلات کمك میگیرند. در زمان قدیم که مسافرت بمشهد از این راه بود زوار بخصوص طلاب علم و اهل معرفت در سبزوار توقف کرده و دوسه شب در کنار آرامگاه حکیم معتکف میشدند در وصف مقبره اسرار گفته شد.

صدهزاران سر پی اسرار حق بردار شد

تا یکی چون مطلع الاسرار خود اسرار شد

گر بگویم چیست درین بقعه از اسرار غیب

باید منصور آسا بر فراز دار شد

اسرار در ۱۲۱۲ برابر لفظ غریب متولد شد و ۷۸ سال برابر لفظ حکیم زندگانی کرد و درعصر ۲۳ ذیقعدة‌الحرام سال ۱۲۸۹ به بیماری سکته ومرك فجاة بدرود گفت باید ماده تاریخ وفاتش برابر لفظ غریب حکیم باشد ولی یك سال کم میشود چه در سال ۱۲۸۹ بود و این دولفظ ۱۲۹۰ میشود سبش آنست که قریب بیك ماه بآخر سال فوت نمود و کسیکه سال زندگانی اورا حساب کرد آن یازده ماه را یك سال گرفت چون از ۲۳ ذیقعدة الحرام تا اول محرم آغاز سال هجری قمری چیزی نبوده است

۱ ـ عجب اینجا است که یکنفر از فضلا با آنکه متوجه عدم تطبیق

لفظ حکیم وغریب بافوت اسرار بوده مغذلك در آخر قصیده‌ای که در فوت اسرار گفته‌چنین گفته است .

وان شئت آن تدری زمان وفاته

حکیم و غریب منهما انـه دری

(۱۲۹۰)

۲ ـ وهمین‌شخص درماده تاریخ دیگر بفارسی چنین گفته

سال تاریخ وفات هادی دین مبین

جبرئیلم گفت(ای‌دل‌محرم‌اسرار گفت)

۱۲۹۵

۳ ـ سالك بیهقی در ماده تاریخ اسرار چنین گفته‌است .

اصل حکمت هادی دین حاوی فقه و اصول

تا روان شد طایر روحش سوی خلد برین

بیهقی پای نیاز آورد بیرون زد رقم

۱۲۸۹

گنج حکمت آمده در سبزوار اینك دفین

۴ ـ ملامحمد کاظم معروف بروغنی‌سبزواری که‌ازفضلای‌شاگردان اسرار بود ماده تاریخ را چنین سروده که اکنون هم همین تاریخ درلوح سنگی درسردر مقبره اسرارموجود است .

اسرار چو از جهان بدر شد	از فرش بعرش ناله برشد
تاریخ وفات او چو پرسند	گویم(که‌نمرده‌زنده‌ترشد)

۱۲۸۹

اسرار را تا اینجا ازرساله آقای‌سیدمحسن اشرف سبزواری با تصرفاتی نقل و اقتباس شدواکنون نظریات دیگری نوشته میشود .

در بند نخست از (موارد تاریخی) چنانکه خوانندگان‌ملاحظه نموده اند نوشته شده (سرش آن است که قریب یکماه بآخر سال فوت نمود . . .)

حق آنستکه علت اختلاف نه‌بواسطه محسوب داشتن چند روزه آخرسال است‌بلکه بواسطه‌این‌است که تولدحکیم در ۱۲۱۲ مطابق‌لفظ غریب‌بوده است مدت‌عمر اوراهم ازهمان سنه ۱۲۱۲ محسوب داشته‌اند و درواقع این‌سال دومرتبه بحساب درآمده‌است یکمرتبه همین سنه که درجزء عمر اسرار محسوب شده ومرتبه دیگر هم همان۱۲۱۲ است که مدت عمر حکیم بر آن افزوده شده .

۵ ـ آقای‌ابن‌یوسف شیرازی درفهرست‌خطی کتابخانه‌مدرسه‌عالی سپهسالار چنین‌نوشته اند .

(وفات ایشان را معاصرین عموماً سنه ۱۲۹۰ نوشته حتی ماده تاریخ های متعدد هم موافق همینسال ساخته‌اند . ولی از روی تحقیق وفات ایشان در ۲۲ ذیحجة سنه ۱۲۸۹ وماده تاریخ ذیل‌را سالك شاعر سبزواریکه بیهقی تخلص میجسته گفته و در ذیل عکس ایشان که در همین روز ها نزدیکی از دوستان آنرا دیده‌ام نوشته شده و گذشته از آنچه از آقایان خراسانی‌ها وسبزواریها شنیده‌ام این‌نیز سنه‌تاریخ فوت ایشان است .

هادی دین اصل حکمت حاوی فقه واصول

تا روان شد طائر روشن سوی خلد برین

بیهـ‌ی پـای نیاز آورد بیرون زد رقـم

کنج حکمت آمده درسبزوار اینک دفین

(٦ ـ ١٢٩٥ ـ ١٨٩ [1]

مصرع کنج (حکمت آمده درسبزوار اینک دفین)

مساوی است با١٢٩٦ و ازاین ١٢٩١ ـ بایدپای‌نیاز که‌حرف (ز) که مطابق‌عدد (٧) است از آن‌بیرون شود تاماده‌تاریخ بدست‌آیدو آن بدین‌صورت‌است ١٢٩٦ منهای (٧) مساوی‌است‌با ١٢٨٩

بنابراین درفهرست کتابخانه مدرسه سپهسالاراشتباه‌شده‌است.

٦ ـ در کتاب الذریعة الی تصانیف‌الشیعه که ازشاهکارهای تاریخی معاصراست وفات اسرار را در (ثامن جمادی‌الثانیه ١٢٨٩) نوشته اند با آنکه مجلدات نه گانه الذریعه غلط نامه های متعدد چاپی دارد در هیچکدام ازآنها این اشتباه رفع نشده‌است .

تاآنجائیکه نگارنده این سطورجستجو کرده‌است تاکنون هیچ مورخی هشتم جمادی الثانی را وفات اسرار ندانسته‌است وچون‌مؤلف بزرگوارالذریعه اشاره به شرح احوال اسرار در مطلع الشمس نموده بااین وصف بجای ٢٨ ذیحجةالحرام که قول صاحب مطلع‌الشمس است هشتم جمادی‌الثانی نوشته شده و این اشتباه را باید اشتباه لفظی و یا چاپی دانست .

٧ ـ چنانکه از قول کتاب مطلع الشمس نقل کردیم که وفات

---

١ ــ ص ٣٤ جلد اول کتب خطی فارسی وعربی طبع تهران ١٣١٣ ــ ١٣١٥ شمسی

اسرار را در ۲۸ ذیحجة‌الحرام ثبت نموده‌اند.

در تاریخ معاصر اشتباهات و اغلاط بسیاری دیده میشود که از خصایص بعضی از معاصران است چه هرگاه این اشتباهات اصلاح نشود ممکن است همین اشتباهکاریها جزو مآخذ و مصادر تاریخی محسوب شود و برای آیندگان کار مشکل گردد و نمیتوان بآسانی درباره آنها قضاوت نمود تاریخ وفات حاج ملا هادی سبزواری یکی از آن نمونه‌هاست با آنکه هفتاد واندی سال از وفاتش میگذرد درحدود هفت قول مختلف ازمعاصرین نقل شد که دراشتباه شده است ومعتبرترین سندیکه درتاریخ وفات اسرار دردست است تحقیق حاج میرزا عبدالرحمن مدرس[1] مشهور خراسانی است که از بزرگان ادب و علم در قرن اخیر بشمار میرود که در کتاب خود که درباره فضلای خراسان تالیف نموده‌اند وفات حاج ملا هادی سبزواری را در ۲۲ ذیحجة‌الحرام ۲۲۸۹ هجری قمری ثبت کرده‌اند که استاد محترم آقای سید محمد تقی مدرس رضوی در کتاب تاریخ خراسان که سالیان درازی است مشغول تالیف آن هستند همین قول را نقل نموده و درست دانسته‌اند وماهم همین قول را تاریخ وفات اسرار میدانیم.

پایان

---

۱ — برای شرح احوال او مراجعه شود به قسمتی از تذکره نگارنده این سطور در سال ۲۵ مجله ارمغان چاپ تهران.

پرسش وپاسخ فلسفی

دربین آثار ونوشتجات حکیم مشهور حاج ملاهادی اسرارسبزواری یك نسخه خطی شامل چندین سؤال وجواب فلسفی بدست آمده است و سؤالات مزبور باپاسخهائیکه حاجی داده وشامل نکات ودقایق فلسفی است در پایان درج میشود :

☆☆☆

سئوال اول ـ ماده مخلوقات اگریکی بودی در اصل مبداء چرا سعادت دریك نفس وشقاوت دریك نفس جا گرفت ؟

سئوال دوم ـ مرحوم مجلسی در کتابش ذکر کرده که خدا ایمان را خلق کرد وبنظر رحمت درروی نگریست وکفررا آفریدو بنظر هیبت در وی نگریست وگفت دشمن دارم کسی راکه تراقبول کند پس آفریدن کفر درحالتی که عاملش را دشمن داشت چه مصلحت است حال آنکه درعلمش گذشته بود که بعداز آفریدن کفر آن راقبول خواهند نمود ؟

سئوال سوم ـ در قرآن یاد نموده که ولوشاء لهدیکم اجمعین قدرت برهدایت دارد ، چراهدایت نمیکنند چه مصلحت است بنده تواند هدایت کندنکند و آنرا بخود واگذارد پدرمیداند که اگر طفل رادر کنار

آب بگذارد درآب می‌افتد پس چرا میگذارد؟

سئوال چهارم - خلقت حرام‌گوشت درنده وپرنده ازچه‌شده؟

سئوال پنجم - فایدهٔ انسان از برای‌نفس جن و انس باید باشد چراکه مصالح و آلات این‌دوفرقه اندمکونات واینها فایده باین دوفرقه نمیدهند الاضرر.

سئوال‌ششم- قدرت حکیم‌علی‌الاطلاق برپاکیزه خلق کردن‌هست ازحیوانات ناطق وغیرناطق مجملا چرا بعضی‌مضر و موذی بعضی شوند وکثیف خلق شوند والله‌اعلم.

☆☆☆

جواب حاجی ملا هادی سبزواری

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب‌العالمین والصلوة والسلام علی‌محمد و آله‌الطیبین‌الطاهرین وبعدبر آن‌برادر ایمانی‌پوشیده نیست‌که این‌مسائل از مهمات ومعضلات است‌وحقیر را مجالی‌نیست‌ولیکن رد آن برادر معظم‌هم‌براین حقیر ازمشکلات‌است پس‌اگر اجمالی واقع شود معذور دارند.

اما آنکه فرموده بودندکه ماده خلایق واحد یا متعدداست باید دانسته‌شود که‌خلاف است‌که آیاعقول دراصل مختلف بوده‌اندیامتفق، اشاعره قائل باختلافند ومعتزله باتفاق وتحقیق دراصل طینت‌کل جمع است میان‌اختلاف واتفاق وچون مهما امکن برهرچیز برهان «لم» باید اقامه نمود، پس‌آغاز را باید رسیده وبایددانست‌که حق سبحانه‌وتعالی

واحد بالمسمی و کثیر باسماء چنانچه عرفا فرموده‌اند . فی مقام الاسماء جائت الکثرة کم شئت زیرا کله اسماء را بهزار و نحو آن تحدید نموده‌اند واما جزئیات حدوحصر ندارد مثلا مصور کلی یك اسم است ولیکن منشعب میشود بمصور گل و خار و نور ونار ومور ومار وغیره اینها و باز بمصور این کل ومصور آن کل و هکذا . پس همچنین مهیات اشیاء در حضرت ربوبیه و ذره اول بحسب مفهوم کثیر بودند و بحسب وجود واحد بلکه موجودند بهمان وجود اسماء چنانچه اسماء جنسی موجود بودند بوجود اسمی و نیکوفرموده‌اند عرفاء شامخین که سبحان من ربط الوحدة بالوحدة والکثرة بالکثرة یعنی وحدة مهیات وتعینات درمقام وجودشان و بعبارت اخری باعتبار جهت نورانیه ناشی شده‌است ازوحدت مسمی و وجود آن و کثرت مهیات درمقام مفاهیم عقلیه ایشان و بعبارت اخری باعتبار جهت ظلمانیه ناشی شده‌است از کثرت اسماء زیرا که چنانچه مفهوم انسان آدمی ومفهوم ملك فرشته است وهکذا ومفاهیم اشیاء کلا مخالفند همچنین مفهوم عالم دانا وقادر توانا وهکذا باقی الاسماء کل متخالفند بخصوص اسماء جمالیه وجلالیه ولطیفه و قهریه و همچنانکه اسماء حق همه موجودند بیك وجود که آن وجود ذات است و اسم عین مسمی است و صفت عین ذات است همچنین مهیات همه موجود بودند بیك وجود بخصوص در ذره اول و هیئت اولی که ازخود وجود نداشتند بلکه بوجود اسماء موجود بودند چون لوازم غیر متأخر در وجود طین ، ماء و تراب میخواهد . وجود ماء حیات طینتشان بود ومهیات وتعینات ترابشان بود چون اینها معلوم شد پس اکر بکوئی طینتها واحد بودند باعتبار وجود رواست و اکر بکوئی مختلف بودند باعتبار مهیات لوازم اسماء متقابلة المفاهیم هم راست کفته

باشی پس مانند شیریست که واحد است و بمجاورت ماست و پنیر مایه ماست و پنیر میشود .

و اما نقل سعادت و شقاوت باید دانست که در مقام وجود این تعینات نبرد چنانچه در باب ازل فرموده‌اند کان الله ولم یکن معه شیئی ولااسم ولارسم پس اختلاف مفاهیم ملك و شیطان و صالح وطالع وسعید وشقی غیر ذلك ذاتی ایشان است و باین معنی فرموده‌اند السعید سعید فی الازل والشقی شقی لم یزل وحکماء فرموده‌اند جعل ترکیبی باطلست وماجعل الله المشمش مشمشاو لکن جعله موجودا مثلا راستی ذاتی الف است و کجی ذاتی دال است که اگر الف را جاعل راست کند پیش ازجعل دال باشد واگر دال را جاعل کج کند پیش ازجعل الف بودی پس پیش از جعل لفظ الف و دال میماند نه حقیقت آنها پس تا این تعینات نبود موضوعی باقی نیست تا سئوال شود که چرا این چنین شد و آنچنان و بعداز تعیین موضوع باقی بشیئیت مثلا باز سئوال راه ندارد چون ذاتی است والذاتی لایعلل پس شان جاعل نیست مگر ابراز و اظهار آنچه کامن درگل یا درخار است اگر خورشید عالمتاب طیبات و زیباها و قاذورات و زشتیها را اظهار و ابراز کند برو بحثی نخواهد بود پس آنچه دراین نشانه دنیا واقع میشود بوجهی ذاتی ماهیات من حیث هی ماهیات و خلط ترابی طینتها است و بوجهی ناشی از اقتضاهای نشآت سابقه ماهیاتست کما قال تعالی و ماظلمنا هم ولکن کانوا نفسهم یظلمون ، همه از انجام میترسند عبدالله از آغاز

واما آخوند مجلسی اعلی الله مقامه نقل فرموده‌اند که خدا ایمان را خلق کردو بنظر رحمت دروی نگریست و کفر را آفرید و بنظر اهمیت دروی نگریست و گفت دشمن دارم کسی راکه ترا قبول کند اولا آنکه

کفر بالتبع آفریده شده فاصلی ندارد چون بعدم وعدمی راجع است و درعلوم حقیقت مبرهن است که بشر مجعول بالعرض است پس کفر و توابعش بنور ایمان ظاهر است درحقیقت بمظاهر بسته است و بطفیل آنها میتواند بسرای ظهور گام نهد درجانب رحمت وسعادت و نور واهلش ظاهر ازمظهر اقوی است ودرجانب غضب و شقاوت وظلمت و اهل اینها مظهر ازظاهر اقوی و اصیل تر باشد و ثانیاً آنکه کفر راکه آفریده مجبور نفرمود قائل را برقبول بلکه فرمود و هدیناه النجدین و بسوء اختیار قبول نمود حقتعالی کفررا آفرید تا قدر و منزلت ایمان دانسته شود که لا یعرف الاشیاء الا باضدادها .

روی تو روز من و روز من شب تار

ولیك رونق مه بی شبان تاری نیست

ملا قدس سره میفرماید :

فرقت از قهرش اگر آبستن است

بهر قدر وصل او دانستن است

شاهد دل را فراقش گوشمال

دل نداند قدر ایام وصال

و آنچه درستون مذکوراست که درعلمش گذشته بودکه کفرقبول خواهندکرد همچنین درعلمش گذشته بود اختیار این کافر پس اختیار این اولا باید بظهور میرسد وبعدکفر این پس درعلم ازلی بمقتضای ذاتی خود کافر گذشته بود هیئت کفر او بسوء الاختیار و بهمین هیئت دربن عالم بظهور میرسد پس کفر او حتمی است واختیارهم حتمی استوجبری استواگر بگوئی که ماهیت کافر درازل چگونه اقتضای کفر نمود وهرچیزی طالب خیراست نه

سخنی چند در بارهٔ مدرسی چهاردهی

« بیاد علامه قزوینی »

۱۰ر۹ر۲۵

.... اینجانب روزهای جمعه را برای پذیرائی دوستان تخصیص داده‌ام‌ازحدود ساعت ۹ر۵ نه و نیم صبح الی ظهر . در روز وساعت‌مزبور هروقت میل داشته باشید اینجا تشریف بیاورید ما را مستفیض خواهید فرمود.   ارادتمند محمد قزوینی

این شرح‌حال که قطعاً موردتوجه خوانندگان گرامی «جلوه» و ارباب دانش قرار خواهد گرفت تاریخچه‌ایست ازاحوال حاج ملا هادی سبزواری‌حکیم معروف بقلم آقای مرتضی مدرسی چهاردهی که از کتاب تاریخ گرانبهای خودشان که هنوز بچاپ نرسیده استخراج کرده‌اند که‌اینک عیناً نقل وچاپ میشود. کسانیکه سروکاری به‌تتبعات وتحقیقات‌تاریخی دارند با خواندن این‌شرح‌حال تصدیق خواهند نمود که تاکنون ترجمه احوالی درباره حکیم سبزواری کامل‌تر ازاین‌نوشته‌نشده‌است- «جلوه» جلد اول شماره هفتم

شرح گزارش زندگی حاج ملا هادی سبزواری درمطلع‌الشمس و ریاض‌العارفین وذریعة آمده است‌ودرازترین گزارش زندگی اورامرتضی مدرسی چهاردهی درمجله جلوه آورده‌است- فهرست کتابخانه اهدائی آقای مشکوة کتابخانه دانشگاه تهران جلد دوم- گردآورنده‌منزوی چاپ دانشگاه تهران



از انتشارات کتابخانه طهوری

شماره ۱ فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه ـ تألیف محمود بن عثمان درسر گذشت ابواسحق کازرونی از مشایخ بزرك صوفیه قرن پنجم بامقابله وتصحیح وترجمه مقدمه المانی بقلم آقای ایرج افشار در ۶۰۰ صفحه بقطع ۱۹×۲۴ با جلد زرکوب ۳۰۰ ریال

شماره ۲ فرهنگ فارسی جلد اول تألیف آقای دکتر محمد مکری با مقدمه استاد احمد بهمنیار ـ مشتمل بر کلیه لغات فارسی وعربی و لغات خارجی مستعمل در زبان ونوشته‌های فارسی ولغات معمول در زبان عامه و اعلام مهم تاریخی وجغرافیائی در ۷۰۰ صفحه بقطع ۱۴×۲۱ باجلد زرکوب ۲۰۰ ریال

شماره ۳ نخبهٔ سمیعی انتخابی که ادیب السلطنه سمیعی از دیوان نظم ونثر خودکرده است باهتمام آقای حسینعلی محفوظ در ۴۰ صفحه بقطع ۱۴×۲۱ باکاغذ اعلا ۲۵ ریال .

شماره ۴ اشعار واحوال علامه علی اکبر دهخدا گـرد آوری سیدعبدالغفار طهوری در ۶۵ صفحه بقطع ۱۱×۱۴ ۱۰ ریال

کتابفروشی طهوری ـ تهران خیابان شاه آباد

شماره ۵ دیوان استاد سعید نفیسی بانضمام شرح زندگی و آثار استاد ـ گردآوری سیدعبدالغفار طهوری در ۸۰ صفحه بقطع ۱۲×۱۶ ۱۵ ریال

شماره ۶ تذکره شعرای معاصر ایران تألیف آقای سید عبدالحمید خلخالی. حاوی مجملی از شرح حال و منتخبی از اشعار سی و پنج تن از گویندگان نامی ایران در عصر حاضر ـ مصور ـ در ۵۰۰ صفحه بقطع ۱۹×۲۴ باجلد زرکوب و کاغذ اعلا ۱۶۰ ریال.

شماره ۷ ماه نخشب شاهکار استاد سعید نفیسی شامل چهارده داستان تاریخی ـ چاپ دوم با اضافات در ۲۸۰ صفحه بقطع ۱۴×۲۱ ۶۰ ریال.

شماره ۸ دیوان استاد ابو المظفر عبدالعزیز بن منصور عسجدی مروزی از سخنسرایان دوره غزنوی باهتمام و تصحیح و تحشیه آقای طاهری شهاب در ۴۰ صفحه بقطع ۱۴×۲۱ با کاغذ اعلا ۲۰ ریال

شماره ۹ قندیه از متون تاریخی قرن نهم دربیان تاریخ و مزارات سمرقند بکوشش آقای ایرج افشـار در ۱۵۰ صفحه بقطع ۱۴×۲۱ با چاپ خوب ۵۰ ریال

شماره ۱۰ تمدن ایران باستان بقلم آقای مهرداد مهرین در ۵۶ صفحه بقطع ۱۴×۲۱ ۲۰ ریال

شماره ۱۱ زندگی و فلسفه حاج ملاهادی سبزواری بقلم ـ آقای مرتضی مدرسی چهاردهی در ۸۰ صفحه بقطع ۱۴×۲۱ با چاپ خوب ۲۰ ریال

IRANIAN CULTURE
AND LITERATURE
11

Life And Philosophy

OF

Haj Mullá Hádi Sabzevari

1212 - 1289 - H.

BY

M. Mudarresi Chahárdehi

Tahuri Bookshop
Shah - Abad Avenue
Tehran 1955